



نشر آواى بوف

چگونه غرب

جنگ رابه

اوکراین آورد

نویسنده: بنجامین آبلو

مترجم داود شمسایی

# چگونه غرب

## جنگ را به اوکراین آورد

نویسنده: بنجامین آبلو

مترجم: داود شمسایی



آوای بوک | AVAYE BUF

© AVAYE BUF - 2024

# How the West brought war to Ukraine

# چگونه غرب جنگ را به اوکراین آورد

**By: Benjamin Abelow**

نویسنده: بنجامین آبلو

**Translate: Davoud Chamsai**

مترجم: داود شمسایی

Publication Technician:  
Ghasem Gharehdaghi

امور فنی و انتشار: قاسم قره داغی



آوای بوف | AVAYeBUF

انتشارات: آوای بوف

Publish: Avaye Buf

©2024 Avaye Buf

[avaye.buf@gmail.com](mailto:avaye.buf@gmail.com) - [www.avayebuf.com](http://www.avayebuf.com)

کلیه حقوق محفوظ است. بازنشر به هر شکل، با ذکر منبع بلامانع است.

جهت هماهنگی برای استفاده به هر شکل و نحو (تکثیر، انتشار و ترجمه و هرگونه استفاده‌ی دیگر) لطفاً به ایمیل زیر پیام ارسال کنید:

[AVAYE.BUF@gmail.com](mailto:AVAYE.BUF@gmail.com)

لینک دسترسی آنلاین به کتاب: [www.AVAYEBUF.COM](http://www.AVAYEBUF.COM)

## در ستایش کتاب چگونه غرب جنگ را به اوکراین جنگ آورد

توضیحی درخشان و بسیار مختصر از خطری که دخالت نظامی ایالات متحده و ناتو در اوکراین ایجاد کرده است. هر شهروندی که قادر به تفکر منطقی و مسئولانه در مورد امنیت آمریکا و اروپا باشد نیاز به مطالعه و تأمل دارد.

جک اف. متلاک جونیور،

سفیر سابق ایالات متحده در اتحاد جماهیر شوروی، نویسنده کتاب توهمات ابرقدرت

"برای هر کسی که علاقه مند به درک علل واقعی فاجعه در اوکراین است، خواندن اینکه چگونه غرب جنگ را به اوکراین آورد، ضروری است. در زیر یک مورد واضح و قانع کننده را نشان می دهد که ایالات متحده و متحدان ناتو آن - نه ولادیمیر پوتین - مقصر اصلی هستند.

- جان جی. میرشایمر، نویسنده تراژدی قدرت بزرگ، استاد علوم سیاسی در دانشگاه شیکاگو

"این یک کتاب کوچک عالی، دقیق نوشته شده، منطقی سازماندهی شده، آسان برای خواندن، و متقاعد کننده است، اما به طور مناسب هشدار داده شده است. این یک آغازگر ارزشمند در مورد روندها و رویدادهایی است که منجر به تشدید جنگ در اوکراین شد. بدون درک تاریخ مستند شده در این کتاب، هیچ تنش زدایی از رویارویی آمریکا و روسیه در مرزهای شرقی اروپا وجود نخواهد داشت."

-چاس فریمن،

پیش از این دستیار وزیر دفاع در امور امنیت بین الملل، نویسنده کتاب هنرهای قدرت: دولت و

دیپلماسی

"برای کسانی که نگران امنیت ملی ایالات متحده و صلح اروپا هستند، خواندن این کتاب ضروری است.

داگلاس مک گرگور، سرهنگ (بازنشسته) ارتش ایالات متحده نویسنده "حاشیه پیروزی"

"یک مرور مختصر و در عین حال جامع و قابل دسترس برای درک اینکه چگونه جنگ بار دیگر به اروپا آمد بسیار ارزشمند است. بنجامین آبلو نشان می‌دهد که بحران اوکراین قابل پیش‌بینی و اجتناب‌پذیر بود."

-ریچارد ساکوا،

نویسنده کتاب خط مقدم اوکراین و پارادوکس پوتین، استاد سیاست روسیه و اروپا،

دانشگاه کنت

بن آبلو ما را فراتر از روایت‌های نادرست و به حقیقت بحران اوکراین می‌برد.

-کریشن مهتا، عضو ارشد عدالت جهانی، دانشگاه ییل و مدیر کمیته آمریکایی توافق آمریکا و روسیه

"در جنگ نیابتی اوکراین بین ایالات متحده / ناتو و روسیه، ما با تهدید تشدید هسته‌ای روبرو هستیم که می‌تواند به تمدن بشری پایان دهد. کتاب آبلو برای آنان که می‌خواهند این تهدید را درک کنند و اینکه چرا، ۳۰ سال پس از فروپاشی اتحاد جماهیر شوروی در این کشور این خطر دوباره ظهور کرده است، خواندنش ضروری است."

-گیلبرت داکتروف،

نویسنده کتاب خاطرات یک روس، مورخ و متخصص مستقل روسیه مقیم بروکسل است.

## فهرست

۷	درباره نویسنده .....
۸	یادداشت مترجم .....
۹	بررسی اجمالی .....
	مقدمه
۱۱	چگونه روایت جنگ، جنگ را پیش می برد .....
	فصل ۱
۱۸	تحریکات غرب: ۱۹۹۰-۲۰۱۴ .....
	فصل ۲
۲۳	تحریکات غرب ۲۰۲۲-۲۰۱۴ .....
	فصل ۳
۲۸	گذاشتن کفش روی پای دیگر .....
	فصل ۴
۳۲	نگرانی روسیه در مورد اولین حمله ایالات متحده .....
	فصل ۵
۳۶	کارشناسان سیاست در مورد گسترش ناتو هشدار دادند. ....
	فصل ۶
۴۳	سیاست گذاران روس هراسی اشتباهات گذشته را دو چندان می کنند .....
	فصل ۷
۴۵	چگونه روایات بیش از حد بدبینانه به پیشگویی های خود تحقق بخش تبدیل می شوند .....
	فصل ۸
۵۰	تاریخچه خلاف واقع - و نتیجه گیری .....

## درباره نویسنده



بنجامین آبلو در واشنگتن دی سی کار کرده و در مورد سیاست تسلیحات هسته ای در کنگره نویسندگی، سخنرانی و لابی کرده است. او دارای مدرک لیسانس در تاریخ اروپا از دانشگاه پنسیلوانیا و دکتری از دانشکده پزشکی دانشگاه ییل میباشد. زمینه های دیگر مورد علاقه او شامل روانشناسی تروما، از جمله ترومای جنگی است. برای کسب اطلاعات بیشتر، تماس با نویسنده، یا ثبت نام برای

به روز رسانی های دوره ای، لطفاً به سایت [www.benjaminbelow.com](http://www.benjaminbelow.com)

مراجعه کنید

## یادداشت مترجم

درباره این کتاب چیز بیشتری از آنچه متخصصین در باره اش گفته اند نمی توانم اضافه کنم. انگیزه ترجمه این کتاب از جانب من شفاف کردن بیشتر موضع خود من درباره این جنگ و ادای دینی است هر چند کوچک در جهت صلح جهانی و کاستن از درد و رنج انسانهایی که ازین جنگ وهمه جنگها آسیب میبینند .

داود شمسایی چاپ اول ۲۱ سپتامبر ۲۰۲۳



## بررسی اجمالی

در طول تقریباً ۲۰۰ سال گذشته، که با تنظیم دکترین مونرو<sup>۱</sup> در سال ۱۸۲۳ شروع شد، ایالات متحده ادعاهای امنیتی خود را تقریباً در کل نیمکره غربی مطرح کرده است. هر قدرت خارجی که نیروهای نظامی اش را در نزدیکی قلمرویی که آمریکا به عنوان مرز خود تعیین کرده قرار دهد می داند که از خط قرمز عبور کرده. بنابراین، سیاست ایالات متحده این باور را نشان می دهد که جایی که یک مخالف بالقوه نیروهای خود را وارد می کند بسیار مهم است. در واقع این اعتقاد، سنگ بنای سیاست خارجی و نظامی آمریکا است و نقض آن دلیل جنگ تلقی می شود.

با این حال، وقتی صحبت از روسیه می شود، ایالات متحده و متحدانش در ناتو برای دهه ها با نادیده گرفتن این اصل عمل کرده اند. آنها به تدریج تقویت نیروهای نظامی خود را به سمت روسیه، حتی مرزهای روسیه، پیش برده اند. آنها این کار را با دقت ناکافی انجام داده اند و گاهی اوقات با بی اعتنائی به نحوه درک رهبران روسیه از این پیشروی انجام داده اند. اگر روسیه اقدامات مشابهی در رابطه با قلمرو ایالات متحده انجام می داد - مثلاً نیروهای نظامی خود را در کانادا یا مکزیک مستقر می کرد - وا شنگتن وارد جنگ می شد و آن جنگ را به عنوان یک جنگ دفاعی در برابر تجاوز نظامی یک قدرت خارجی توجیه می کرد.

وقتی از این دریچه به مسئله نگاه کنیم، تهاجم روسیه به اوکراین نه به عنوان توسعه طلبی افسارگسیخته یک رهبر بدخواه روسیه، بلکه به عنوان اقدامی خشونت آمیز و مخرب در برابر سیاست های نادرست غرب تلقی می شود: تلاشی برای ایجاد منطقه ای امن در اطراف مرزهای غربی روسیه که بدور از دسترس تهدیدات ایالات متحده و متحدانش باشد

غرب اکنون تصمیمات حیاتی را بر اساس مقدمات نادرست بنا می کند. بدین وسیله تهدیدات تهاجمی از سوی ایالات متحده و متحدانش، بحران را عمیق تر می کند که به نوبه خود این روند ممکن است به سمت جنگ هسته ای که هم اکنون در خواب رفته پیش برود.

این استدلال، که اکنون به تفصیل ارائه می کنم، مبتنی بر تحلیل های تعدادی از محققان، ناظران دولتی و ناظران نظامی است که همه ی آنها را معرفی می کنم. این لیست شامل جان میرشایمر، استفان اف کوهن / ریچارد ساو کا / ژیلبرت دکتروف، جورج اف کنان، چاس فریمن، داگلاس مک گرگور و برنان دورو می باشد.

## مقدمه

### چگونه روایت جنگ، جنگ را پیش می برد

ظرف چند ماه پس از حمله رو سیه به اوکراین، تو ضیحات ارائه شده برای دخالت آمریکا در این جنگ تغییر کرد. آنچه که به عنوان یک تلاش محدود و بشردوستانه برای کمک به اوکراین برای دفاع از خود مطرح شده بود به یک هدف دیگر تبدیل شد: کاهش ظرفیت رو سیه برای جنگیدن با یک جنگ دیگر در آینده.

در واقع، این هدف استراتژیک ممکن است از ابتدا وجود داشته باشد. در مارس ۲۰۲۲ - در ست چند هفته پس از شروع جنگ و بیش از یک ماه قبل از اعلام سیاست جدید ایالات متحده، چاس فریمن، دستیار پیشین وزیر دفاع در امور امنیت بین‌الملل، مشاهده کرد:

به نظر می رسد هر کاری که ما انجام می دهیم، به جای تسریع در پایان دادن به جنگ و برخی مصالحه‌ها، با هدف طولانی‌تر کردن جنگ، کمک به مقاومت اوکراین است - که فکر می کنم یک هدف نجیب است، اما منجر به کشته‌های زیادی خواهد شد. اوکراینی ها و همچنین روس های مرده.

مشاهدات فریمن به یک حقیقت ناراحت کننده اشاره کرد که دو هدف جنگی آمریکا واقعاً با یکدیگر سازگار نیستند. در حالی که یک تلاش بشردوستانه به دنبال محدود کردن ویرانی و پایان سریع جنگ است، هدف استراتژیک تضعیف روسیه مستلزم یک جنگ طولانی مدت با ویرانی حداکثری است، جنگی که روسیه را از انسان و جنگ افزار در جنگ اوکراین تهی می کند.

در یک عبارت تاریک کنایه آمیز: "ما تا آخرین اوکراینی در میدان نبرد اوکراین خواهیم جنگید، فریمن تضاد استقلال اوکراین را به تصویر کشید." هدف نظامی جدید آمریکا، قرار دادن مستقیم ایالات متحده را با هدف رویارویی با روسیه و فلج کردن بخشی از دولت روسیه شده بود از زمان شروع جنگ تا کنون، دولت بایدن و کنگره بیش از ۵۰ میلیارد دلار کمک نظامی برای این امر اختصاص داده است که قسمت عمده شامل کمکهای نظامی میشود. مقامات آمریکایی فلش کرده‌اند که اطلاعات آمریکا کشتن ده‌ها ژنرال روسی در اوکراین و همچنین غرق شدن مسکوا، گل سرسبد ناوگان دریایی روسیه در دریای سیاه، کشته شدن ۴۰ ملوان و زخمی شدن ۱۰۰ نفر را امکان‌پذیر کرده است. متحدان اروپایی آمریکا تا حد زیادی در صف قرار گرفتند. افزایش تعداد و کشندگی سلاح‌هایی که آنها ارسال می‌کنند. رهبران بریتانیا به دنبال گسترش میدان نبرد بودند و آشکارا ارتش اوکراین را به استفاده از سلاح‌های غربی برای حمله به خطوط تدارکاتی در داخل روسیه تشویق کردند.

در ۲۷ فوریه ۲۰۲۲، سه روز پس از آغاز تهاجم روسیه، ولادیمیر پوتین، رئیس‌جمهور روسیه اعلام کرد که در واکنش به "اظهارات تهاجمی" رهبران غربی، وضعیت هشدار نیروهای هسته‌ای روسیه را افزایش داده است. در ماه مه، یکی از دستیاران رسانه‌ای نزدیک آقای پوتین به نخست‌وزیر بریتانیا هشدار داد که اظهارات و اقدامات او در معرض خطر سونامی رادیواکتیو یکی از اژدرهای هسته‌ای روسیه است. این و هشدارهای روسیه در مورد جنگ هسته‌ای توسط اکثر رسانه‌های غربی به عنوان تبلیغات صرف رد شد. با این حال، ظرف ۲۴ ساعت پس از اعلامیه آقای پوتین در ۲۷ فوریه، ارتش ایالات متحده برای اولین بار وضعیت هشدار خود را افزایش داد و این نشان می‌دهد که هر دو کشور از زمان حمله به برج‌های تجارت جهانی در سال ۲۰۰۱ به اندازه موبی به کشیدن ماشه نزدیک‌تر هستند. نتیجه این سیاست افزایش احتمال وقوع حادثه بر اثر اشتباه سیاسی و یا اشتباه محاسباتی یا خطای کامپیوتری می‌تواند منجر به تبادل آتش هسته‌ای بین طرفین متخاصم شود

علاوه بر این، باید در نظر داشت که اگر روسیه شروع به از دست دادن نیرو کند، و ظرفیت نظامی کلی آن به حدی کاهش یابد که مسکو خود را در برابر تهاجم آسب پذیر بداند، چه اتفاقی می‌افتد. در آن شرایط، برنامه‌ریزان روسی مطمئناً به استفاده از سلاح‌های هسته‌ای تاکتیکی برای نابودی نیروهای دشمن فکر می‌کنند. بنابراین، مدیر اطلاعات ملی ایالات متحده، در شهادت کمیته نیروهای مسلح سنا در ماه مه، ۲۰۲۲، اظهار داشت که اگر پوتین "از دیدگاه او یک تهدید حیاتی برای رژیم او و روسیه وجود داشته باشد، ممکن است از سلاح هسته‌ای استفاده کند." این ممکن است در صورتی اتفاق بیفتد که «او تصور

کند در حال باختن جنگ است.» اگر روسیه از تسلیحات هسته‌ای استفاده می‌کرد، ممکن است فشار برای پاسخ هسته‌ای غرب، و به دنبال آن تشدید بیشتر، غیرقابل مقاومت باشد. با این حال، این وضعیت - از دست دادن و فرسودگی روسیه - دقیقاً همان چیزی است که سیاست جدید ایالات متحده به دنبال دستیابی به آن است.

در نهایت، ما باید ببینیم که اگر جنگ به جایی برسد که مخالفت با آقای پوتین در نخبگان روسیه منجر به برکناری او از قدرت شود، چه اتفاقی می‌افتد؟ در اینجا ما در مورد هدف برجسته "تغییر رژیم" صحبت می‌کنیم، که در ایالات متحده توسط اتحاد غیررسمی نومحافظه کاران جمهوری خواه و مداخله جویان لیبرال دموکرات به دنبال آن است. به نظر می‌رسد فرض بر این است که آقای پوتین با یک دست نشانده مطیع و مطیع منافع آمریکا جایگزین شود. گیلبرت دکتروف - یک تحلیلگر سیاسی مستقل مقیم بروکسل که دکترا و آموزش پس از دکترایش در تاریخ روسیه است - می‌گوید:

مراقب باش چی چیزی را آرزو می‌کنی. روسیه سلاح‌های هسته‌ای بیشتری نسبت به ایالات متحده دارد. روسیه سلاح‌های مدرن‌تری نسبت به ایالات متحده دارد. روسیه می‌تواند ایالات متحده را در ۳۰ دقیقه زمین گیر کند. آیا این کشوری است که می‌خواهید در آن آشفتگی ایجاد کنید؟ علاوه بر این، اگر پوتین سرنگون شود. چه کسی قرار است جای او را بگیرد؟ اولین رئیس جمهور روسیه همیشه مست بوریس یلتسین؟ یا کسی مانند رامبو که فقط آماده فشار دادن دکمه است. بسیار بی‌احتیاطی است؟ ایالات متحده خواستار تغییر رژیم در کشوری مانند روسیه است. این تقریباً معتدل یک خودکشی است

صرف نظر از اینکه خلع سلاح روسیه از ابتدا نقشه آمریکا بوده است یا خیر، این سیاست یک روایت فراگیر غربی در مورد روسیه نیست که دارای ارزش باشد، زیرا به طور منطقی و حتی قابل پیش بینی از قبلاً پذیرفته شده است. طبق این روایت آقای پوتین یک توسعه طلب سیری ناپذیر است که برای تصمیم‌های انگیزه‌های امنیت ملی قابل قبولی ندارد. این روایت آقای پوتین را یک هیتلر جدید نشان می‌دهد و حرکت روسیه به اوکراین را شصت به تهاجم نازی‌ها در جنگ جهانی دوم نشان می‌دهد. به همین ترتیب، این روایت هرگونه تمایل غربی‌ها را برای سازش و مذاکره برای پایان سریع درگیری را به

عنوان یک آرزو و مماشات طلبی به تصویر می کشد. بنابراین هدف نظامی جدید آمریکا مستقیماً از تصورات غرب درباره انگیزه های مسکو و علل جنگ بیرون می آید.

و بنابراین یک سوال مهم مطرح می شود: آیا روایت غرب در مورد جنگ اوکراین درست است؟ اگر اینطور باشد، سیاست‌های غرب ممکن است منطقی باشد، حتی اگر خطر درگیری هسته‌ای را به دنبال داشته باشد. اما اگر روایت اشتباه باشد، غرب تصمیمات حیاتی را بر اساس فرضیه های نادرست استوار می کند. اگر روایت اشتباه باشد، یک مصالحه با مذاکره سریع که جان رزمندگان و غیرنظامیان را نجات می دهد. و به طور همزمان تا حد زیادی خطر هسته ای را کاهش می دهد، نشان دهنده مماشات نیست. بلکه یک ضرورت عملی و حتی یک الزام اخلاقی خواهد بود. در نهایت، اگر روایت غرب درباره انگیزه‌های روسیه اشتباه باشد، اقداماتی که غرب انجام می‌دهد احتمالاً بحران را عمیق‌تر کرده و ممکن است به جنگ هسته‌ای منجر شود.

در این کتاب من استدلال می کنم که روایت غربی نادرست است. در جهات مهم، خلاف حقیقت است. علت اصلی جنگ نه در توسعه طلبی افسار گسیخته آقای پوتین، یا در توهنات پارانوئیدی برنامه ریزان نظامی در کرملین، بلکه آغاز آنرا باید در یک تاریخ ۳۰ ساله، تحریکات غرب علیه روسیه جستجو کرد.

انحلال اتحاد جماهیر شوروی و ادامه شروع جنگ. این اقدامات تحریک آمیز روسیه را در موقعیتی غیر قابل دفاع قرار داد که برای آقای اوتین و کارکنان نظامی او جنگ تنها راه حل قابل اجرا به نظر می رسید. من با استدلال در این مورد، توجه ویژه ای به ایالات متحده دارم - و آن را به شدت مورد انتقاد قرار می دهم - زیرا نقش تعیین کننده ای در شکل دادن به سیاست غرب داشته است.

در انتقاد از غرب، هدف من توجیه حمله مسکو یا تبرئه رهبران روسیه نیست. من دفاعی از آقای پوتین نمی کنم. با وجود تمام آنچه که خواهم گفت، من معتقدم که او جایگزین هایی برای جنگ داشت. اما من می‌خواهم او را درک کنم - به این معنا که به دنبال ارزیابی منطقی دنباله علت و معلولی هستم که او جنگ را آغاز کرد.

وقتی از تحریکات غرب صحبت می‌کنم چه چیزی در ذهنم وجود دارد؟ اغلب گفته می‌شود که گسترش ناتو در کشورهای اروپای شرقی به تنش‌ها کمک کرده است. این ادعا درست اما ناقص است. برای شروع، پیامدهای گسترش ناتو اغلب انتزاعی باقی می‌ماند، با تهدید واقعی برای روسیه.

ارزیابی نمی‌شود، در عین حال، ایالات متحده آنچه را خود به صورت جداگانه و چه در هماهنگی با متحدانش، اقدامات نظامی تحریک آمیزی را انجام داده‌اند که مستقیماً به ناتو مرتبط نیست. اما توجه تنها به ناتو، جدی بودن مخمسه‌ای را که غرب برای روسیه ایجاد کرده است

دامنه کامل این تحرکات را مبهم می‌کند

به‌عنوان پیشگفتاری برای آنچه در آینده خواهد آمد، من در اینجا تحریکات کلیدی غرب را فهرست می‌کنم که در طول این کتاب در مورد آنها توضیح خواهم داد. در طول سه دهه گذشته، ایالات متحده، گاهی به تنهایی، گاهی با متحدان خود، اقدامات زیر را انجام داده است

بدون توجه به تضمین‌هایی که قبلاً به مسکو داده شده بود مرزهای ناتو را بیش از هزار مایل به سوی شرق به سمت روسیه گسترش داد

به طور یکجانبه از معاهده موشک‌های ضد بالستیک خارج شد و سیستم‌های پرتاب ضد بالستیک را در کشورهای که به تازگی به ناتو ملحق شده‌اند قرار داد. این پرتابگرها همچنین تسلیحات هسته‌ای تهاجمی را که به سمت روسیه می‌روند، مانند موشک‌های تاماهاوک با کلاهک هسته‌ای را در خود جای داده و شلیک می‌کنند.

به ایجاد زمینه برای کودتای مسلحانه راست افراطی در اوکراین کمک کرد و احتمالاً مستقیماً به آن دامن زد. این کودتا جایگزین یک دولت منتخب دموکراتیک طرفدار روسیه با یک دولت غیر منتخب طرفدار غرب شد.

ناتو مانورهای نظامی بی شماری را در مرز روسیه انجام داد. اینها شامل تمرینات موشکی با شلیک مستقیم است که هدف آنها شبیه سازی به حمله به سامانه های پدافند هوایی در داخل روسیه بود

بدون نیاز فوری استراتژیک و بدون توجه به تهدیدی که چنین اقدامی برای روسیه ایجاد می کند، تاکید کرد که اوکراین به عضویت ناتو در خواهد آمد. ناتو سپس از انصراف از این امر خودداری کرد. حتی زمانی که انصراف از این کار ممکن است از جنگ جلوگیری کند

.خروج یکجانبه از معاهده نیروهای هسته ای میان برد، که آسیب پذیری روسیه را در برابر اولین حمله ایالات متحده افزایش می دهد.

ارتش اوکراین را طبق توافق دو جانبه مسلح و آموزش داد و تمرینات آموزشی در داخل اوکراین سامان داد که هدف آن ایجاد قابلیت همکاری نظامی در سطح ناتو حتی قبل از پذیرش رسمی اوکراین در ناتو بود.

رهبری اوکراین را به اتخاذ یک موضوع سازش ناپذیر در قبال روسیه سوق داد، که خطر روسیه را بیشتر تشدید کرد و اوکراین را در مسیر حمله نظامی روسیه قرار داد

به دلیل تعمیق بحران که طی چند دهه تکامل یافته است. و از آنجا که جنگ گرما هسته ای - جنگی که با بمب های هیدروژنی انجام می شود - یک تهدید حیاتی برای همه کشورهای درگیر و همچنین برای بشریت در کل به همراه دارد، من تا آنجا که بتوانم به وضوح و سیستماتیک ادعای خود را مطرح خواهم کرد. من کتاب را در هشت فصل کوتاه ساختار می دهم که استدلال را به صورت گام به گام می سازد.



فصل اول کتاب به بررسی بازده زمانی تحریکات غرب روسیه در دوره ۱۹۹۰-۲۰۱۴ می پردازد.

فصل ۲ این بررسی را تا آغاز تهاجم روسیه در فوریه ۲۰۲۲ گسترش می دهد

فصل ۳ می پرسد که اگر "ورق برمیگشت چه میشد؟" - یعنی اگر روسیه در قبال ایالات متحده همانطور که غرب در قبال روسیه عمل کرده است عمل میکرد

فصل ۴ پیامدهای خروج آمریکا از معاهده موشک های هسته ای میان برد ۱۹۸۷ را برای امنیت روسیه شرح می دهد

فصل ۵ توضیح می دهد که چگونه کارشناسان سیاست خارجی ایالات متحده رسماً هشدار دادند که گسترش ناتو منجر به فاجعه خواهد شد

فصل ۶ توضیح می دهد که چگونه مسئولین سیاست توسعه شکست خورده ناتو اکنون اشتباهات خود را دو برابر می کنند.

فصل ۷ توضیح می دهد که چگونه ادراکات بیش از حد بدبینانه در مورد نیت مخالفان بالقوه به پیشگویی های خود راضی کننده تبدیل می شوند.

فصل ۸ تاریخچه خلاف واقع را با توجه به آنچه که ممکن بود غرب به گونه ای متفاوت عمل میکرد، ارائه می دهد. فصل ۸ همچنین به این سوال می پردازد که چه کسی مسئولیت اصلی فاجعه جاری در اوکراین را بر عهده دارد.

## فصل ۱

تحریکات غرب: ۱۹۹۰-۲۰۱۴

داستان از سال ۱۹۹۰ آغاز می شود، زمانی که اتحاد جماهیر شوروی در حال پایان یافتن بود، رهبران غربی به دنبال اتحاد مجدد آلمان شرقی و غربی تحت نظارت ناتو بودند. این مستلزم آن بود که مسکو با خروج تقریباً ۴۰۰۰۰۰ سرباز خود از آلمان شرقی موافقت کند. برای آرام کردن مسکو، رهبران غربی این دیدگاه را مطرح کردند که ناتو به سمت شرق به سمت مرز روسیه گسترش نخواهد یافت.

بر اساس تجزیه و تحلیل آرشیو امنیت ملی دانشگاه جورج واشنگتن، جایی که اسناد محرمانه مربوطه پست شده است، «شکلی از تضمین‌ها در مورد امنیت شوروی [از سوی رهبران غربی] به گورباچف و دیگر مقامات شوروی در سراسر دوران داده شد. روند اتحاد آلمان در سال ۱۹۹۰ و در سال ۱۹۹۱. این تضمین‌ها نه تنها به مسئله گسترش ناتو در آلمان شرقی، همانطور که گاهی اوقات ادعا می شود، بلکه به گسترش ناتو در کشورهای اروپای شرقی نیز مربوط می شود. در عرض چند سال، ناتو شروع به گسترش به سمت مرزهای روسیه کرد. اگرچه این تضمین‌ها در معاهدات رسمی ارائه نشده بود، "شکایت‌های بعدی شوروی و روسیه در مورد مغبون شدن در مورد گسترش ناتو" صرفاً تبلیغات روسیه نبود، بلکه، "به صورت مکتوب و همزمان در بالاترین سطوح دولتهای غربی مکتوب شده است.

یک چنین نتیجه‌گیری را نیز جاشوا آرشیفرینسون در در مجله امنیت بین‌المللی شواهد خود را این چنین توصیف می کند که "ایالات متحده اتحاد جماهیر شوروی را گمراه کرد و روح مذاکرات را نقض کرد. شیفرینسون در مصاحبه‌ای در مرکز بلفر مدرسه هاروارد کندی، تحقیقات آرشیوی خود را این گونه شرح می‌دهد:

همزمان من می‌توانستم ببینم که چه چیزی به شوروی‌ها در جلوی رویشان گفته می‌شود و چه چیزی که خود آمریکا در اتاق پشتی مخابره می‌کرد. بسیاری از روس‌ها مکرراً ادعا کرده‌اند که در سال ۱۹۹۰ یک تعهد نامه غیر رسمی عدم توسعه از سوی ایالات متحده ارائه شد. اما چیزی نوشته و امضا نشد، بنابراین آمریکایی‌ها می‌گویند این مهم نیست که ما گفته ایم یا نه، چون هیچ مدرک رسمی وجود ندارد اما آنچه من [در آرشیو] یافتم این بود که روایت روسیه اساساً دقیقاً همان چیزی است که اتفاق افتاده است."

در توصیف این داستان من مدعی نیستم که تضمین‌های غربی از نظر قانونی الزام آور بودند، یا اینکه نتیجه این تضمین‌ها به طور کامل تهاجم روسیه به اوکراین را توضیح می‌دهد. در واقع، مسئله بحث‌های آمریکا، اروپا و شوروی در سال‌های ۱۹۹۰ و ۱۹۹۱ درباره گسترش ناتو موضوع بحث‌های جاری است. من فقط توجه شما را به این نکته جلب می‌کنم که غرب به گونه‌ای حساب شده عمل کرد تا مسکو را همراه کند، و این داستان پایه و اساس این احساس روسی در حال تکامل را ایجاد کرد که ناتو، و به ویژه ایالات متحده، قابل اعتماد نیستند

اگرچه مسیر گسترش ناتو در اواسط دهه ۹۰ مشخص شد، اما اولین گام تعیین کننده در سال ۱۹۹۹ برداشته شد، زمانی که ناتو به طور رسمی سه کشور جدید از اروپای شرقی را به عضویت پذیرفت

در مصاحبه اخیر، سرهنگ ارتش (بازنشسته) داگلاس مک گرگور، فرمانده سابق ارتش آمریکا در عراق که به توسعه طرح‌های جنگی ایالات متحده در اروپا کمک کرد، در مورد پذیرش یکی از این کشورها اظهار داشت:

وقتی در سال ۱۹۹۹ تصمیم گرفتیم لهستان را بیاوریم... [روس‌ها خیلی نگران بودند - نه به این دلیل که ناتو در آن زمان خصمانه بود، بلکه به این دلیل که می‌دانستند لهستان است. لهستان سابقه طولانی خصومت نسبت به روسیه دارد

عضویت لهستان در ناتو، در این برهه از زمان، در هر صورت کاتالیزور احتمالی جنگ با روسیه محسوب میشود

در سال ۲۰۰۱، دو سال پس از پذیرش اولین گروه از اعضای جدید ناتو، رئیس جمهور جورج دبلیو بوش به طور یکجانبه از معاهده موسک های ضد بالستیک (آب ام) خارج شد. سپس، در سال ۲۰۰۴، ناتو کشورهای دیگری از اروپای شرقی، از جمله رومانی و استونی را پذیرفت، که دومی با روسیه هم مرز است. در این مرحله، ناتو نزدیک به هزار مایل به سمت روسیه گسترش یافته بود.

در سال ۲۰۰۸، در نشست سران ناتو در بخارست، رومانی، ناتو در به اصطلاح یادداشت بخارست اعلام کرد که قصد دارد اوکراین و گرجستان را به عنوان عضو بپذیرد. هر دو کشور با روسیه هم مرز هستند. اگرچه اعضای اروپایی ناتو ملاحظات جدی داشتند، اما دولت جورج دبلیو بوش از موضع ایالات متحده به عنوان یکی از اعضای ارشد ائتلاف برای پیشبرد این موضوع استفاده کرد و بیانیه صریح زیر در یادداشت گنجانده شد: «ما امروز توافق کردیم که این کشورها [اوکراین و گرجستان] به عضویت ناتو در خواهند آمد.» با این حال، هیچ اقدام رسمی برای پذیرش واقعی این کشورها انجام نشد.

از آغاز روسیه عضویت احتمالی اوکراین و گرجستان را به عنوان یک تهدید حیاتی تلقی میکرد. اوکراین ۱۲۰۰ مایل با روسیه هم مرز مشترک دارد که بخشی از آن فقط ۴۰۰ مایل از مسکو فاصله دارد.

در یک تلگرام که در سال ۲۰۰۸ از طرف سفیر سابق ایالات متحده در روسیه ویلیام جی برنز که در حال حاضر مدیر سازمان سیا است به واشنگتن ارسال شد، دیدار خود با وزیر خارجه روسیه را چنین تشریح کرد. او خاطر نشان کرد که روسیه ورود اوکراین و گرجستان به ناتو را خط قرمز خودمی داند که نمی توان از آن عبور کرد. این واقعیت در عنوانی که برنز به تلگرام خود داده بود منعکس شد: «[نه به معنای نه]: نه به گسترش ناتو در روسیه: «روسیه نه تنها محاصره و تلاشها برای تضعیف نفوذ روسیه در منطقه را درک می کند. اما همچنین از عواقب غیرقابل پیش بینی و کنترل نشده ای که به طور جدی بر منافع امنیتی روسیه تأثیر می گذارد، هراس دارد.»

در آگوست ۲۰۰۸، چهار ماه پس از اعلامیه ناتو درباره اوکراین و گرجستان، ارتش روسیه وارد گرجستان شد و وارد یک جنگ کوتاه با نیروهای گرجستان شد (به اصطلاح «جنگ پنج روزه» یا «جنگ روسیه و گرجستان؟ عات تهاجم روسیه این بود که ارتش گرجستان - که توسط ایالات متحده بودجه، تسلیح و آموزش دیده بود - یک حمله توپخانه و موشکی گسترده چهارده ساعته را به یک منطقه نیمه خودمختار گرجستان (اوستیای جنوبی) انجام داده بود. این منطقه با روسیه هم مرز است و با آن ارتباط نزدیک

دارد. قابل توجه آنکه، این حمله تنها چند روز پس از آن رخ داد که ایالات متحده یک رزمایش نظامی ۲۰۰۰ نفری را در داخل گرجستان رهبری کرد. مقامات و رسانه های آمریکایی از روس ها بد گویی میکنند و از این تهاجم به عنوان یک تهاجم بدون تحریکات قبلی یاد می کنند. اما این حمله، در حقیقت پاسخی بود به اقدامات تحریک آمیز گرجیها و آمریکایی ها.

در تجاوز به مرز روسیه یا قدرت نظامی غرب، به ویژه، ناتو، که توسط ایالات متحده رهبری می شود. همانطور که سرهنگ مک گرگور شرح میدهد:

روس ها در نهایت در گرجستان مداخله کردند و تمام هدف از آن مداخله این بود که به ما، ایالات متحده آمریکا، نشان دهند که یک عضو ناتو را در مرزهای خود تحمل نخواهند کرد، به ویژه عضوی که با آنها دشمنی می کرد، همانطور که در آن زمان دولت گرجستان بود. بنابراین، من فکر می کنم آنچه که ما اکنون با آن (جنگ در اوکراین) سر و کار داریم، دقیقاً نتیجه ای است که سفیر برنز وقتی از قول رو سها گفت نه به معنای نه، از آن می ترسید.

در اواخر سال ۲۰۱۳ و اوایل سال ۲۰۱۴، تظاهرات ضد دولتی در میدان استقلال در کیف رخ داد. این تظاهرات که از سوی ایالات متحده حمایت می شد، توسط پروکاتورها های طرفدار آمریکا به خشونت کشید. خشونت در کودتا به اوج خود رسید که در آن، ملی گرایان راست افراطی اوکراین، ساختمان های دولتی را تصرف کردند و رئیس جمهور دموکراتیک طرفدار روسیه را مجبور به فرار از کشور کردند. جان میرشایمر، استاد علوم سیاسی در دانشگاه شیکاگو، نتیجه را این چنین توضیح میدهد: «دولت جدید هسته اصلی اش طرفدار غرب و ضد روسیه بود و شامل چهار عضو بلند پایه بود که می توان به طور مشروعی به آنها برچسب نئوفاشیست زد.

ایالات متحده در این حوادث نقش بازی کرد اما نحوه گسترش کامل دخالت این کشور و اینکه آیا ایالات متحده مستقیماً در این رویدادها نقش داشته است، اگرچه به خشونت دامن زده است، ممکن است هرگز به طور عمومی شناخته نشود. آنچه به طور قطع مشخص است این است که از سال ۱۹۹۱، ایالات متحده پنج میلیارد دلار برای اهداف به اصطلاح دموکراسی خواه خود در اوکراین ریخته بود، و این که یک ماه قبل از کودتا در پشت صحنه کار کرد تا تعیین کند چه کسی جایگزین رییس جمهور کنونی خواهد شد. این آخرین واقعیت زمانی مشخص شد که یک تماس تلفنی میان ویکتوریا نولند معاون وزیر امور خارجه و جفری پیات، سفیر ایالات متحده در اوکراین، هک یا فاش شد و صدا در فضای مجازی منتشر شد. در

خلال این تماس، نولاند هنگام اشاره به اتحادیه اروپا، که تنش‌هایی را بین واشنگتن و پایتخت‌های اروپایی ایجاد کرد، از کلماتی توهین آمیز استفاده کرد. همانطور که استفان اف کوهن پروفیسور بازنشسته مطالعات روسیه در دانشگاه پرینستون مشاهده کرد..

رسانه‌ها به طور قابل پیش بینی تنها روی منبع افشای خبر و روی گاف شفاهی نولاند - "لغت به اتحادیه اروپا" تمرکز کردند. اما افشای اساسی این بود که مقامات بلندپایه ایالات متحده در حال توطئه بودند تا با برکناری یا خنثی کردن رئیس جمهور منتخب دموکراتیک، یک دولت جدید و ضد روسیه را دنیا بیاورند

نقش دقیق ایالات متحده هرچه که باشد، روسیه به درستی دریافته بود که آمریکا عمیقاً در پی ریزی کودتا و احتمالاً در دامن زدن به خشونت نقش داشته است. در پاسخ، و تا حدی به دلیل نگرانی موجه مبنی بر اینکه دولت پس از کودتا یا شرکای غربی آن ممکن است سعی کنند مانع استفاده روسیه از پایگاه دریایی آب گرم حیاتی خود در سواستوپل شوند، دسترسی به کریمه که روسیه قبلاً راجع به آن مذاکره کرده بود - روسیه کریمه را ضمیمه خود کرد. جان میرشایمر می نویسد:

مایکل مک فول به عنوان سفیر سابق در مسکو. یادآوری می کند، تصرف کریمه توسط آقای پوتین برای مدت طولانی برنامه ریزی نشده بود: این اقدامی تکان دهنده در پاسخ به کودتا بود که رهبر طرفدار روسیه اوکراین را سرنگون کرد. در واقع، تا آن زمان، گسترش ناتو با هدف تبدیل تمام اروپا به یک منطقه گول پیکر صلح بود، نه مهار کردن روسیه به عنوان کشوری خطرناک.

با این حال، هنگامی که بحران [کریمه] آغاز شد، سیاستگذاران آمریکایی و غربی نمیتوانستند مستقیماً اعتراف کنند که آنها خواهان پیوستن اوکراین به غرب بوده اند. آنها مدعی شدند که منشاء اصلی همه مشکلات انتقام جویی روسیه و میل به سلطه جویی و اشغال اوکراین بوده است.

## فصل ۲

### تحریکات غرب ۲۰۲۲-۲۰۱۴

اگرچه برخی یا همه تحریکات غرب که اخیراً توضیح داده شد به طور گسترده در غرب به رسمیت شناخته شده است، گاهی اوقات گفته می شود که هیچ تحریک جدیدی پس از سال ۲۰۱۴ رخ نداده است. کودتا و تهاجم روسیه در سال ۲۰۲۲، می توان این ادعاها را نادیده گرفت که انگیزه آقای پوتین نگرانی های امنیت ملی بوده است. در واقع، تحریکات غرب علیه روسیه پس از سال ۲۰۱۴ ادامه یافت. در واقع، آنها احتمالاً تشدید شدند و در خصلت خود تغییر کردند و مستقیماً امنیت روسیه را تهدید کردند.

پس از تسلط روسیه بر کریمه، ایالات متحده یک برنامه گسترده کمک نظامی به اوکراین را آغاز کرد. بر اساس گزارش سرویس تحقیقات کنگره ایالات متحده، یک صورتحساب با ذکر جزئیات از سال ۲۰۱۴، بدون احتساب بیشتر کمک های نظامی آغاز شده از زمان آغاز جنگ ۲۰۲۲، بالغ بر چهار میلیارد دلار است که بیشتر از طریق وزارت امور خارجه و وزارت دفاع انجام پرداخت شده. یکی از اهداف این بودجه صرف نظر از اینکه اوکراین هنوز عضو اوکراین نشده "بهبود قابلیت همکاری با ناتو" بوده است.

در سال ۲۰۱۶ ایالات متحده با لغو قبلی معاهده ضد موشک های بالستیک (آب ام) یک سایت موشکی را در رومانی به بهره برداری رساند. هر چند این سیستم به ظاهر دفاعی است، اما این سیستم از پرتابگرهای موشکی استفاده می کند که می تواند انواع موشک ها را در خود جای دهد:

نه فقط موشکی هایی که برای سرنگونی سلاح های تهاجمی با نوکی مانند موشک های بالستیک کروز طراحی شده اند، بلکه موشک های تاماهاوک های هسته ای که بردی معادل ۱۵۰۰ مایل دارند، می توانند به مسکو و اهداف دیگر در اعماق روسیه حمله کنند، و می توانند کلاهک های بمب هیدروژنی با بازدهی قابل انتخاب تا ۱۵۰ کیلوتن، تقریباً ده برابر بمب اتمی که هیروشیما را ویران کرد، حمل کنند.

ساخت و ساز در لهستان و برای عملیات در اواخر سال ۲۰۲۲ برنامه ریزی شده است، پرتابگرهای در هر سایت می توانند ۲۴ مو شک را در خود جای دهند و این پتانسیل را ایجاد می کند که ۴۸ مو شک کروز تاماهاوک از فاصله نسبتاً نزدیک به روسیه پرتاب شود.

آقای پوتین قاطعانه گفته است که حضور پرتابگرهای آجیس (موشک‌های بسیار پیشرفته ای که توسط کامپیوترها هدایت میشود) با قابلیت تهاجمی در نزدیکی مرز روسیه خطری مستقیم برای روسیه به همراه دارد. ایالات متحده ادعا می کند که این سایت برای متوقف کردن کلاهک های هدف گیری شده اروپا از ایران یا کره شمالی طراحی شده اند. اما با توجه به پتانسیل پرتابگرها برای عملکرد به عنوان تهدیدات تهاجمی در نزدیکی مرز روسیه، هدف آمریکا از قرار دادن این سایت‌ها و احتمالاً هدف اصلی، ممکن است اعمال فشار تهاجمی اضافی بر مسکو باشد در حالی که انکار قابل قبولی در مورد چنین تهدیدی وجود ندارد.

پا سخ آمریکا به نگرانی‌های آقای پوتین در مورد این سایت‌ها این بوده است که ادعا کند ایالات متحده قصد ندارد پرتابگرها را برای استفاده تهاجمی پیکربندی کند. اما این پاسخ مستلزم آن است که روس ها به نیت اعلام شده آمریکا حتی در شرایط بحرانی اعتماد کنند تا اینکه تهدید را بر اساس پتانسیل سیستم مستقر شده قضاوت کنند. این نمی تواند به احساس امنیت روسیه بیفزاید که بروشور بازاریابی از لاکهید مارتین، که پرتاب کننده را تولید می کند، می گوید:

" سیستم برای پذیرش هرگونه موشک در هر سلولی، قابلیت انعطاف پذیر بی نظیری را به همراه دارد."

دولت پرزیدنت دونالد جی. ترامپ در سال ۲۰۱۷ شروع به فروش سلاح های مرگبار به اوکراین کرد. این تغییر در سیاست ۲۰۱۴-۲۰۱۷ بود که در آن فقط سلاح های غیرکشنده فروخته می شد (به عنوان مثال، جلیقه های ضد گلوله و انواع مختلف تجهیزات فنی). دولت ترامپ این فروش را «تدافعی» توصیف کرد. با این حال، وقتی در مورد موارد کشنده به کار می‌رود، مفاهیم «تهاجمی» و «تدافعی» اساساً در ذهن مخاطب وجود دارد: تدافعی برای کسانی که سلاح‌ها را در دست می‌گیرند، تهاجمی برای کسانی که در تیررس قرار دارند. همانطور که جان میر شایمر خاطرنشان کرده است: «این سلاح‌ها قطعاً از دید مسکو سلاحهای تهاجمی هستند»



در سال ۲۰۱۹، ایالات متحده به طور یکجانبه از معاهده ۱۹۸۷ مربوط به سلاح های هسته ای میان برد خارج شد. من اهمیت استراتژیک این گام را در فصل ۴ تشریح می کنم. ایالات متحده در شروع فروش سلاحهای مرگبار به اوکراین تنها نبود. حتی در همکاری نظامی با اوکراین تنها نبود. با وجود اینکه اوکراین هنوز عضو ناتو نبود. میرشایمر خاطرنشان می کند:

سایر کشورهای ناتو وارد عمل شدند و سلاح به اوکراین ارسال کردند، نیروهای مسلح این کشور را آموزش دادند و به آن اجازه دادند در تمرینات هوایی و دریایی مشترک شرکت کند. در ژوئیه ۲۰۲۱، اوکراین و آمریکا به طور مشترک میزبان یک رزمایش دریایی بزرگ در منطقه دریای سیاه با حضور نیروی دریایی از ۳۲ کشور بودند. عملیات نسیم دریا تقریباً روسیه را برانگیخت تا به یک ناوشکن دریایی بریتانیا که عمداً وارد آبهای سرزمینی خود می داند، شلیک کند.

حتی همانطور که کشورهای غربی که خارج از ناتو عمل می کنند، مسلح، آموزش دیده و با ارتش اوکراین هماهنگ شده اند.

خود ناتو نزدیک مرزهای روسیه عملیات نظامی خصمانه ای را انجام داده است به عنوان مثال، در سال ۲۰۲۰ ناتو یک تمرین آتش زنده در داخل خاک استونی انجام داد. این تمرین در ۷۰ مایلی مرز روسیه با استفاده از موشک های تاکتیکی با برد ۱۸۵ مایل انجام شد. این موشک ها می تواند خاک روسیه را با کمترین هشدار هدف قرار دهد. در سال ۲۰۲۱ دوبار ناتو ۲۴ موشک بقصد شبیه سازی دفاع در مقابل حمله موشکی از داخل خاک روسیه شلیک کرد. هیچ برنامه ریز نظامی محتاطانه ای امنیت کشور را بر اساس نیات اعلام شده یک دشمن احتمالی به خطر نمی اندازد. در عوض، آن برنامه ریز به قابلیت تهاجمی و موقعیت سخت افزار نگاه می کند.

ناتو همچنان که فعالانه این فعالیت های نظامی را دنبال می کرد، ادعا می کرد که اوکراین وارد ناتو خواهد شد. در نشست ژوئن ۲۰۲۱ در بروکسل، ناتو مجدداً بر رسالت خود تأکید کرد: "ما تصمیم گرفته ایم

که قطعنامه اجلاس ۲۰۰۸ بخارست را عملی کنیم که طبق آن اوکراین به عضویت ائتلاف در خواهد آمد. " دو ماه بعد، در اوت ۲۰۲۱، وزیر دفاع ایالات متحده و وزیر دفاع اوکراین چارچوب دفاع استراتژیک ایالات متحده و اوکراین را امضا کردند این چارچوب بیانیه ناتو را به تصمیم سیاست دوجانبه (ایالات متحده-اوکراین) برای تغییر واقعیات نظامی در میدان تبدیل می‌کند، بدون توجه به اینکه اوکراین عضو ناتو است یا نه. و نه هفته پس از آن امضا، وزیر امور خارجه ایالات متحده و وزیر خارجه اوکراین سند مشابهی را امضا کردند که منشور ایالات متحده و اوکراین در مورد مشارکت استراتژیک است. این سند، مانند سند امضا شده توسط وزارت دفاع، به بیانیه‌های سال‌های ۲۰۰۸ و ۲۰۲۱ ناتو اشاره می‌کند و این بیانیه‌ها را به صورت دوجانبه عملیاتی می‌کند، بدون در نظر گرفتن اینکه چه اتفاقی برای ناتو افتاده است.

بنابراین، در طول دوره ۲۰۱۷-۲۰۲۱، شاهد تلاقی دو مجموعه از فعالیت‌های نظامی در نزدیکی مرز روسیه هستیم. روابط نظامی دوجانبه، که شامل انبوه تسلیحات مرگبار، تمرین‌های مشترک آموزش و قابلیت همکاری اوکراین-غرب در داخل اوکراین، و سرازیر شدن پرتاب‌کننده‌های موشکی با قابلیت تهاجمی آنلاین در رومانی بود که همین برنامه بزودی در لهستان دنبال می‌شود. دوم، فعالیت‌های نظامی خود ناتو، از جمله موشک‌های شلیک شده واقعی که برای شبیه‌سازی حملات به اهدافی در داخل روسیه طراحی شده است. اوضاع را بدتر می‌کند، این حملات شبیه سازی شده از یک کشور ناتو در مرز روسیه انجام می‌شود که خود به ناتو بدون توجه به تضمین‌های قبلی پذیرفته شده است. و همه اینها در چارچوب تاکید مجدد بر پذیرش اوکراین در ناتو اتفاق افتاد. روسیه این تلاقی فعالیت‌های نظامی را به عنوان یک تهدید مستقیم برای امنیت خود در نظر می‌گیرد. میرشایمر توضیح می‌دهد:

جای تعجب نیست که مسکو این وضعیت در حال تحول را غیرقابل تحمل می‌یابد و شروع به بسیج ارتش خود در مرز اوکراین کرد تا عزم خود را به واشنگتن نشان دهد. اما هیچ تاثیری نداشت، زیرا دولت بایدن به نزدیک شدن به اوکراین ادامه داد. این امر باعث شد روسیه در دسامبر [۲۰۲۱] یک بن بست دیپلماتیک تمام عیار را ایجاد کند. همانطور که سرگئی لاوروف، وزیر خارجه روسیه گفت: «ما به نقطه جوش خود رسیدیم».

همچنین در دسامبر ۲۰۲۱، سفیر روسیه در ایالات متحده، در مجله سیاست خارجی نوشت، ناتو در حال حاضر مشغول انجام تقریباً ۴۰ تمرین آموزشی بزرگ سالانه در نزدیکی روسیه می باشد. او هشدار داد: "وضعیت فوق العاده خطرناک است." او یک بار دیگر آنچه را که ۱۳ سال قبل از آن در سرتیتر تلگرام ویلیام برنز مشخص آمده بود بیان کرد نه به معنی نه میباشد:

هر چیزی حد خود را دارد، اگر شرکای ما ایالات متحده آمریکا و کشورهای عضو ناتو به ساختارهای نظامی استراتژیک که موجودیت کشور ما را به خطر می اندازد، ادامه دهند، ما نیز مجبور میشویم آسیب پذیری های مشابهی برای آنها ایجاد کنیم. ما به جایی رسیده ایم که جایی برای عقب نشینی نداریم. انکشاف نظامی اوکراین توسط اعضای ناتو همزمان یک تهدید حیاتی برای روسیه است

میرشایمر اتفاقات بعدی را توضیح داد:

روسیه خواستار تضمین کتبی شد مبنی بر اینکه اوکراین هرگز بخشی از ناتو نخواهد شد و این ائتلاف تا سیستمات نظامی خود را که از سال ۱۹۹۷ در شرق اروپا مستقر کرده بود حذف خواهد کرد. مذاکرات بعدی شکست خورد، زیرا [ایالات متحده، وزیر امور خارجه] آقای بلینکن به صراحت گفت: "هیچ تغییری وجود ندارد. هیچ تغییری وجود نخواهد داشت؟ یک ماه بعد آقای پوتین برای از بین بردن تهدیدی که از ناتو دیده بود، به اوکراین حمله کرد.

## فصل ۳

### گذاشتن کفش روی پای دیگر

با توجه به تاریخ ۳۰ ساله ای که توضیح داده شد، باید پرسید: اگر روسیه یا چین اقدامات مشابهی را در نزدیکی قلمرو ایالات متحده انجام دهند، اگر وضعیت معکوس شود، رهبران ایالات متحده چگونه پاسخ خواهند داد؟ به عنوان مثال، اگر روسیه یک اتحاد نظامی با کانادا ایجاد کند و سپس در ۷۰ مایلی مرز ایالات متحده تا سیسات موشکی ایجاد کند، واکنش چگونه خواهد بود؟ چه اتفاقی می افتد اگر روسیه از آن تا سیسات موشکی برای انجام تمرینات آموزشی با شلیک مستقیم برای تمرین تخریب اهداف نظامی در داخل آمریکا استفاده کند؟ آیا رهبران ایالات متحده تضمین های شفاهی روسیه مبنی بر خوش خیم بودن نیت روسیه را می پذیرند؟

البته که نه. پاسخ احتمالی به شرح زیر خواهد بود. برنامه ریزان و سیاستگذاران نظامی ایالات متحده به پتانسیل تهاجمی رزمایش های تسلیحاتی و آموزشی نگاه می کنند. آنها به مقاصد اعلام شده بی اعتنایی می کنند و یک تهدید جدی را درک می کنند. آنها ممکن است تمرینات شلیک مستقیم را به عنوان نشانه حمله قریب الوقوع روسیه تفسیر کنند. ایالات متحده خواستار حذف موشک ها خواهد شد و اگر به این خواسته فوراً عمل نمی شود، ممکن است ایالات متحده با حمله پیشگیرانه به تا سیسات راکتی پاسخ دهد که به نوبه خود ممکن است به یک جنگ عمومی و احتمال تشدید تنش و تبادل آتش هسته ای حرارتی منجر شود. علاوه بر این، رهبری ایالات متحده، و مطمئناً اکثر شهروندان آمریکا روسیه را مجرم می شناسند و تقصیر حمله پیشگیرانه آمریکا را به روسیه نسبت می دهند و به لحاظ اخلاقی آن را دفاع از خود توصیف می کنند.

تقریباً ۲۰۰ سال پیش با تدوین دکترین مونرو ایالات متحده که قدرت های خارجی بالقوه تهدید کننده را اساساً از استقرار نیروهای نظامی در نیمکره غربی ممنوع کرده است. بنابراین، سیاست ایالات متحده

یک اعتقاد را در مورد اهمیت استراتژیک نزدیکی جغرافیایی در استقرار نظامی، صرف نظر از نیت اعلام شده، آشکار می کند. این درک سنگ بنای سیاست خارجی آمریکاست.

با این حال، ایالات متحده در روابط خود با روسیه، گاهی اوقات به تنهایی، گاهی با متحدان ناتو خود، با بی اعتنایی عمل می کند. ایالات متحده به طور یکجانبه از معاهدات کنترل تسلیحات خارج می شود، انقلاب های ضد روسیه را در کشورهای مرزی روسیه دامن می زند و نیروهای نظامی و تمرینات آموزشی خود را به لبه خاک روسیه می راند و این اقدامات را به این دلیل توجیه می کند که نیت غربی ها خوش خیم است و هدف آن صرفاً برای جلوگیری از تجاوز روسیه است. این کارها را بدون نگرانی آشکار از اینکه هر رهبر محتاط روسیه، یا برنامه ریزان نظامی و یا شهروندان روس ممکن است درک کنند انجام می دهد. یا اینکه چگونه اقدامات سو ممکن است بر تصمیمات و تصمیمات سیاسی و نظامی روسیه در طول زمان تاثیر بگذارد، انجام می دهد. همانطور که سرهنگ مک گرگور توضیح می دهد:

من مدام سعی می کردم به مردم توضیح دهم که برای روس ها آنچه در اوکراین اتفاق می افتد یک موضوع حیاتی است. اوکراین کشوری دوردست در شمال آفریقا نیست. اوکراین درست در کنار روسیه قرار دارد. روسیه نیروها و توانایی های خارجی را بر روی زمین در داخل کشور تحمل نخواهد کرد که با آنها خصمانه است که می تواند موجودیت آنها را تهدید کند. من این عل را با مکزیک تشبیه کردم و سعی کردم به مردم بگویم: "آیا نمی دانید اگر روس ها یا چینی ها یا شخص دیگری نیرویی در مکزیک ایجاد کنند، ما چه خواهیم کرد؟"

در سال ۱۹۶۲، شوروی موشک های هسته ای را در کوبا قرار داد و در نتیجه بحران موشکی کوبا را تشدید کرد. اگرچه به طور گسترده ای شناخته شده نیست، قرار دادن موشک های شوروی در کوبا مدت کوتاهی پس از قرار دادن موشک های مشتری با بمب هیدروژنی توسط ایالات متحده در ترکیه انجام شد. همچنین به خوبی شناخته نشده است که شوروی در نهایت موشک های خود را از کوبا خارج کرد، که این بحران را حل کرد، به عنوان بخشی از یک توافق محرمانه بین ایالات متحده و اتحاد جماهیر شوروی، که بر اساس آن هر دو کشور سلاح های متخلف خود را خارج خواهند کرد. طبق توافق، ایالات متحده موشک های ترکیه ای خود را بدون سر و صدا، ماه ها پس از اینکه شوروی موشک های آنها را از کوبا خارج کرد، خارج کرد.

از آنجایی که ارتباط بین حذف موشک‌ها علنی نشد، بسیاری در غرب درس‌های نادرستی از بحران کوبا گرفتند. آنها به اشتباه به این نتیجه رسیدند که آمریکا از طریق نمایش بی‌امان قدرت و تهدید تشدید تنش هسته‌ای، در یک بازی پرمخاطره استراتژیک برنده شد. در واقع، از جنگ هسته‌ای به دلیل مصالحه اجتناب شد، مصالحه‌ای که در واقع به این دلیل ممکن شد که رئیس‌جمهور جان اف کندی قبلاً روابط شخصی خوبی با نخست‌وزیر شوروی ایجاد کرده بود و بنابراین می‌توانست به طور قابل اعتمادی با حسن نیت مذاکره کند و در نتیجه تنش‌ها را کاهش دهد. بدیهی است که اکنون وضعیت بسیار متفاوت است.

در نهایت، در مورد این سوال که آیا کشورهای غربی در سال‌های ۱۹۹۰ و ۱۹۹۱ وعده داده بودند که ناتو را به سمت مرز روسیه گسترش ندهند، سخنی اضافی لازم است.

موضوع وعده‌های غربی در ذهن بسیاری از ناظران اهمیت زیادی پیدا کرده است. برخی از ناظران استدلال کرده‌اند که هیچ وعده واقعی داده نشده است؛ یا آنها اذعان کرده‌اند که به عنوان یک موضوع عملی، ناتو هیچ قولی نداده اگر هم قولی داده از نظر قانونی الزام آور نبوده است. کسانی هم ادعا می‌کردند هیچ برنامه برای عضویت اوکراین در چند سال آینده وجود ندارد و باین ترتیب کل مسئله عضویت اوکراین دیگر مطرح نیست. در اینجا دو نکته مهم است

اولاً صرف نظر از اینکه گسترش ناتو به سمت شرق، تعهدات رسمی معاهدات را نقض کرده است یا خیر ما به وضوح شاهد بی‌توجهی غرب به تضمین‌هایی که به روسیه داده بود هستیم و یا در مورد این سوال که آیا آقای پوتین و دیگر رهبران روسیه احساس فریب خوردگی، تحقیر و بی‌احترامی نسبت به خود کرده‌اند. اقدامات غرب یک بی‌اعتمادی پایه‌ای ایجاد کرده که اقدامات آینده غرب آن را تشدید کرده است. دوماً حتی اگر به عنوان یک تمرین ذهنی تصریح کنیم که غرب مقاصد خود را نادرست معرفی نکرده است - یعنی اگر برای بحث فرض کنیم که هیچ تضمینی داده نشده است - مشکل مهم‌تر، تجاوزات نظامی واقعی ناتو و غرب، بدون تغییر خواهد بود.

در نهایت، تعیین کننده نیست که آیا تضمین ها در سال های ۱۹۹۰-۱۹۹۱ انجام شده است یا خیر. همچنین تعیین کننده نیست که آیا این تهدیدات از طریق اقدامات دوجانبه یا چند جانبه نظامی از طریق ناتو یا خارج از ناتو مابین اوکراین و کشورهای غربی به وقوع پیوسته اند تهدیدها، تهدید هستند. صرف نظر از گفتار یا اقداماتی که قبل از آنها وجود دارد و بدون توجه به مسیر اداری که توسط آن به وجود می آیند. سوال: وضعیت میدانی چگونه است و چگونه مهم است پاسخ به این امر می تواند یک ملت علاقه مند به بقای خود و رهبران مدبر با اطمینان از بقا خود و ملت خود، انتظار می رود که به آن تهدیدات پاسخ دهند؟ این نکته ای است که با توجه به کنش ها و موقعیت های غرب باید درک شود.

## فصل ۴

### نگرانی روسیه در مورد اولین حمله ایالات متحده

ایالات متحده، در زمان دولت ترامپ، از معاهده ۱۹۸۷ در مورد نیروهای هسته ای میان برد خارج شد و مدعی شد که روس ها تقلب کرده اند. (تعهدات معاهده توسط روسیه پس از انحلال اتحاد جماهیر شوروی پذیرفته شده بود، همانطور که در مورد معاهده ضد موشکهای بالستیک وجود داشت.) موشک های میان برد به عنوان موشک های سطح به سطح (زمین به زمین) با بردی بین ۵۰۰ تا ۵۵۰۰ کیلومتر طولانی تر از سلاح های میدان نبرد، کوتاه تر از سلاح های دوربرد مانند موشکهای بالستیک بین قاره ای ها. ادعای تقلب ماهیت فنی داشت و در واقع، هم ایالات متحده و هم روسیه ادعاهای قابل قبولی داشتند مبنی بر اینکه طرف مقابل روح معاهده را نقض کرده است.

اما چه یکی، یا هر دو، یا هیچ کدام از کشورها از نظر فنی معاهده را نقض نکرده باشند، نکته کلیدی این است که ایالات متحده به جای اینکه بطور فعال به دنبال حل و فصل مسائل باشد، به طور یکجانبه عقب نشینی کرد. در تصمیم گیری برای انجام این کار، آمریکایی ها ممکن است یک مزیت نظامی را احساس کرده باشند، زیرا موشک های مورد بحث در اروپا، نزدیک به روسیه قرار می گیرند، در حالی که روسیه برنامه ای برای قرار دادن تسلیحات در فاصله ای معادل از ایالات متحده نداشت. علاوه بر این، ادعای تقلب روسیه ممکن است تا حد زیادی بهانه ای باشد، راهی برای خروج ایالات متحده از این معاهده تا بتواند با موشکهای میان بردش چین را که تلاش هایش برای دستیابی سلاحهای اتمی به اهداف هسته ای توسط معاهده ۱۹۸۷ محدود نشده بود، هدف قرار دهد.



جدا از مسئله چین، ترک معاهده ۱۹۸۷ به منظور تمرکز محدود برای دستیابی عمدتاً برتری تاکتیکی نسبت به روسیه به قیمت خطرات استراتژیک گسترده تر است. این خطرات عبارتند از: خطر تسریع مجدد مسابقه تسلیحات هسته ای ایالات متحده و روسیه؛ تحت فشار قرار دادن روسیه برای اتخاذ سیاست پرتاب انگشت به ماشه؛ تحریک توسعه کلاس های جدید تسلیحات هسته ای روسیه؛ تحت فشار قرار دادن روسیه برای استقرار این تسلیحات جدید در فواصل مساوی از قلمرو ایالات متحده؛ و بی ثبات کردن روابط سیاسی ایالات متحده و روسیه به روشی که کلاً توانایی آنها را برای خنثی کردن بحران هسته ای کاهش می دهد. بنان دورو سرگرد استراتژیست ارتش ایالات متحده متخصص در توپخانه موشکی و جنگ موشکی، در مقاله ۲۸ ژانویه ۲۰۲۲ خود در وب سایت نظامی جنگ و توپخانه موشکی به این مشکل اشاره کرد:

روایت غرب سرراست است: موشک های پشتیبانی تئاتر [میان برد] قابلیت های جدیدی را برای ایالات متحده و ناتو برای مقابله بهتر با روسیه و چین در حال ظهور فراهم می کنند. اما این گفتمان پیامدهای استراتژیک استفاده از این موشک ها را نادیده گرفت و هرگونه واکنش احتمالی روسیه را انکار میکند

روسیه عمیقاً نگران بود که موشک های جدید ایالات متحده که در نزدیکی مرزهای این کشور قرار می گیرند، این احتمال را افزایش می دهند که در یک بحران، ایالات متحده ممکن است باور کند که می تواند اولین حمله پیشگیرانه را انجام دهد، سیستم های فرماندهی و کنترل روسیه را از بین ببرد و سیستم های کنترلی را از بین ببرد. توانایی روسیه برای تلافی کردن را هنگامی که حتی با یک شبکه موشک های ضد بالستیک تا حدی موثر هماهنگ می شود را تضعیف کند، تسلیحات میان برد به این ترتیب نگرانی روسیه را در مورد اینکه ایالات متحده دیگر بازدارنده نخواهد شد، تحریک می کند. این ترس ها صرفاً پارانوای روسیه نیست. همانطور که دو عضو شورای روابط خارجی آلمان به نقل از دورو توضیح دادند، این موشک ها "می توانند تاسیسات فرماندهی مسکو را تهدید کنند و توانایی نظامی روسیه را برای اقدام محدود کنند." بنابراین روسیه با حفظ معاهده موشک های میان برد دستاوردهای زیادی داشت. اما ایالات متحده محکم ایستاد و از قرارداد عقب نشینی کرد.

پس از دست دادن معاهده، روسیه به دنبال محدودیت‌ها و تعلیق‌های جدید متقابل برای استقرار موشک‌ها بود. این به طور بالقوه می‌توانست به ایالات متحده و روسیه اجازه دهد تا سلاح‌های مورد هدف متقابل خود را متوقف کنند و در عین حال به آنها اجازه می‌داد سلاح‌هایی را به سمت چین مستقر کنند. با این حال، ایالات متحده پیشنهاد روسیه را رد کرد. سرگرد دورو اشاره کرد که واکنش غرب

نه تنها نتوانست به نگرانی‌های روسیه رسیدگی کند، بلکه ادغام مجدد این موشک‌ها [در ساختار نیروی خود] را به عنوان یک نتیجه قطعی تلقی کرد و تقریباً منحصراً بر مزیت نسبی که استقرار آنها می‌تواند برای ایالات متحده و ناتو ایجاد کند، تمرکز کرد

سرگرد دورو همچنین توضیح می‌دهد که چگونه شاخه‌های ارتش ایالات متحده برای موشک‌های جدید وارد رقابت با یک دیگر میکنند:.

به جای بحث‌های داخلی در مورد پیامدهای استراتژیک با معرفی مجدد این موشک‌ها، محور بحث‌های رایج درون ارتش در این دوره این بود که این موشک‌ها چگونه باید توسعه و بکار گرفته شوند و مسئولیت این کار بایستی به عهده کدام بخش از ارتش باشد و این باعث آن شد که به کارگیری نهایی موشک‌های جدید و پایگاه‌های پیشروی آنها از قبل به سادگی به نتیجه نرسد.

در واقع، در طول سال گذشته، آقای پوتین بارها نگرانی خود را در مورد چنین استقرارهایی ابراز کرد. سرگرد دورو ادامه می‌دهد:

در اکتبر ۲۰۲۱، درست زمانی که بحران اوکراین در حال حاضر آغاز شد، پوتین ناامیدی خود را در سطح بین‌المللی ابراز کرد: «آیا کسی حتی به اظهارات ما واکنش نشان داده است که در رابطه با توقف پیشنهادی موشکی او به جامعه می‌پردازیم: آیا این نوع موشک را در بخش اروپایی مستقر نکنیم. اگر آنها را تولید کنیم، اگر به ما بگویند که هیچ کس از ایالات متحده یا اروپا این کار را نخواهد کرد؟ نه. او بر اساس این اظهارات در یک کنفرانس مطبوعاتی در دسامبر گفت: "آیا ما موشک‌هایمان را نزدیک

مرزهای ایالات متحده می‌گذاریم؟ نه، اینطور نیست. این ایالات متحده است که موشک‌هایش به آستان ما می‌آیند؟

اگرچه شناخت انگیزه‌های خاصی که باعث شد آقای پوتین به اوکراین حمله کند غیرممکن است، اما ترکیبی از عوامل احتمالاً در بازی وجود دارد: (۱) تسلیح مداوم، آموزش استانداردهای ناتو، و ادغام ساختارهای نظامی اوکراین، ایالات متحده. دولت‌ها و دیگر قدرت‌های غربی از طریق ترتیبات غیر ناتو؛ (۲) تهدید مداوم مبنی بر پذیرش اوکراین در ناتو. و (۳) نگرانی در مورد استقرار موشک‌های میان‌برد جدید احتمالی، که با این نگرانی تشدید می‌شود که آمریکا پرتابگرهای آجیس با قابلیت تهاجمی ضد بالستیک را در اوکراین را بدون توجه به اینکه آیا اوکراین هنوز عضو ناتو شده است یا خیر بکار گیرد.

با توجه به آخرین نکته، با توجه به هماهنگی نظامی مستمر و در حال پیشرفت بین ایالات متحده و اوکراین، این امکان وجود دارد که آقای پوتین پنجره‌ای را برای جلوگیری از نگرانی روسیه در مورد اولین حمله آمریکا با استقرار پرتابگرهای با قابلیت تهاجمی آجیس در اوکراین در حال بسته شدن میدید و اگر او می‌خواست این تهدید را از بین ببرد، باید هم‌اکنون اقدام می‌کرد. همه اینها حدس و گمان است، اما قابل قبول است و با نگرانی‌های قبلاً اعلام شده روسیه سازگار است. اما صرف نظر از اینکه چه چیزی به طور مشخص منجر به تهاجم شد، واضح است که تهدید استقرار پایگاه پرتابگرهای جدید آجیس، یک فوجان‌شن دیگر به قلعه شنی که قبلاً نزدیک به نقطه سقوط بود اضافه کرد.

## فصل ۵

کارشناسان سیاست در مورد گسترش ناتو هشدار دادند.

در طول ۳۰ سال گذشته، کارشناسان ارشد سیاست خارجی ایالات متحده بارها هشدار داده اند که با گسترش ناتو در فوروپ، ایالات متحده مرتکب یک اشتباه سیاسی خطرناک شده است. در سال ۱۹۹۷، در حالی که ناتو در حال برداشتن یک گام بزرگ به سمت توسعه بود، جورج کنان، شاید باهوش ترین سیاستمدار آمریکایی که در آن زمان زنده بود (در دهه ۱۹۴۰، او پیشگام سیاست "کنترل" بود و بعداً به عنوان سفیر در اتحاد جماهیر شوروی خدمت کرد) هشدار داد که "گسترش ناتو سرنوشت سازترین خطای سیاست آمریکا در کل دوران پس از جنگ سرد خواهد بود." کنان از بی‌معنا بودن کل پروژه توسعه طلبانه ابراز تاسف کرد و پرسید

:

چرا، با همه احتمالات امیدوارکننده ای که با پایان جنگ سرد به وجود آمده، باید روابط شرق و غرب بر این مسئله متمرکز شود که چه کسی با چه کسی و یا علیه چه کسی متحد خواهد شد، آنهم بطور ضمنی و در برخی موارد خیالی و کاملاً غیرقابل پیش بینی که زمینه ساز درگیری های نظامی غیر محتمل در آینده شود؟

یک سال بعد، در مصاحبه ای با توماس فریدمن، این سیاستمدار ۹۴ ساله به تصویب سنا در مورد گسترش ناتو چنین پاسخ داد

البته این آغاز یک جنگ سرد جدید است. من فکر می‌کنم که مردم روسیه به تدریج عکس العملی کاملاً نامطلوب نشان خواهند داد و این سیاست‌های آنها را تحت تأثیر قرار خواهد داد. به نظر من این

یک اشتباه غم‌انگیز است. دلیلی برای این عمل وجود نداشت. هیچ کس دیگری را تهدید نمی‌کرد. این گسترش باعث می‌شود که بنیانگذاران ناتو در قبرهای خود بلرزاند.

کنان سپس اضافه کرد: "آیا مردم تفاوت زمانی را که ما در جنگ سرد با کمونیست شوروی بودیم و اکنون که ما با مردمی روبرو هستیم که بزرگترین انقلاب تاریخ خود را بدون خونریزی انجام دادند و رژیم شوروی را برداشتند".

شاهین‌ها نیز علیه گسترش ناتو بحث کردند. از جمله رابرت مک‌نامارا، وزیر دفاع سابق، که بمباران‌های گسترده‌ای را در طول جنگ ویتنام طراحی و اجرا کرد. پل نیتز، وزیر نیروی دریایی و وزیر دفاع قبلی، که با سیاست مهار ایستا، کنان مخالفت کرده بود و از تلاش‌های تهاجمی‌تر برای وادار کردن روس‌ها به تخلیه مناطق حمایت می‌کرد. ریچارد پایپس، آکادمیک ضد کمونیست هاروارد، که تیمی را که توسط سیا برای تجزیه و تحلیل توانایی‌ها و اهداف استراتژیک اتحاد جماهیر شوروی سازماندهی شده بود، رهبری می‌کرد. رابرت گیتس، رئیس سابق سیا

که بعدها وزیر دفاع شد: جک اف ماتلوک جونیور که سفیر سابق آمریکا در شوروی در زمان آخر جنگ سرد بود و در مذاکرات صلح با شوروی شرکت داشت و سپس سفیر آمریکا در رومانی، لهستان و آلمان غربی شد. اینها و تعداد زیادی از خودی‌های برجسته و اشنگتن علنا و با صدای بلند با گسترش ناتو مخالفت کردند. اما کسی به حرفهای آنها گوش نکرد.

در سال ۲۰۱۵، پروفیسور جان میرشمیت از دانشگاه شیکاگو بطور علنی اعلام کرد که اگر غرب از تلاش خود برای ادغام اوکراین از نظر نظامی، سیاسی و اقتصادی دست بردارد، روس‌ها به دلیل نگرانی برای امنیت خود، ممکن است احساس کنند مجبور به اقدام نظامی، از جمله تلاش برای "ویران کردن" اوکراین به عنوان راهی برای حذف آن از معادله هستند. هشدار می‌دهد که کنان قبلا پیشگویی کرده بود.

شاید تعجب آور باشد که به نظر رسد که محور اصلی استدلال تاریخی که توسط میر شایمر و سایر منتقدان گسترش ناتو مطرح شده است، حتی توسط برخی از تحلیلگران به شدت روسوفوبیک نیز پذیرفته

شده باشد. مصاحبه اخیر با فیونا هیل، یکی از منابع آگاه واشنگتن و شاهین روسیه، این نکته را نشان می دهد. در پاراگراف پایانی این مصاحبه که در مجله اینترنتی پولیتیکو منتشر شد، هیل می گوید: «البته، بله، ما [ایالات متحده] نیز اشتباهات وحشتناکی مرتکب شده ایم». به نظر می رسد که هیل در گفتن این موضوع به پاسخ او به سؤالی که در اوایل مصاحبه از او شده بود اشاره می کند. وقتی از او پرسیده شد، "پس پوتین در حال حاضر توسط احساسات هدایت می شود، نه با نوعی برنامه منطقی؟" هیل مصاحبه کننده را تصحیح کرد:

من فکر می کنم یک طرح منطقی و روشمند وجود داشته است که به قدمت بسیار طولانی بازمی گردد، حداقل به سال ۲۰۰۷، زمانی که او [پوتین] جهان و قطعاً اروپا را متوجه شد که مسکو گسترش بیشتر ناتو را نخواهد پذیرفت. و سپس ظرف یک سال در سال ۲۰۰۸ ناتو درهای باز را به گرجستان و اوکراین گشود. کاملاً به آن مقطع برمی گردد.

هیل سپس ادامه داد:

در آن زمان من یک افسر اطلاعات ملی بودم و شورای اطلاعات ملی در حال تجزیه و تحلیل بود که روسیه در پاسخ به اعلامیه درهای باز ناتو چه خواهد کرد. یکی از ارزیابی های ما این بود که خطر واقعی و نوعی اقدام نظامی پیشگیرانه روسیه وجود دارد، نه فقط الحاق کریمه، اما اقدامات بسیار بزرگتری علیه اوکراین همراه با گرجستان انجام شد. و البته، چند ماه پس از نشستن سران ناتو در بخارست [زمانی که در آن زمان، سیاست ناتو - در مورد اوکراین و گرجستان اعلام شد تهاجمی به اوکراین اعلام نشد]، در عوض عکس العمل روسیه حمله به گرجستان بود. پس از آن، دولت اوکراین از عضویت در ناتو عقب نشینی کرد. اما ما باید به طور جدی به این نتیجه بالقوه و بالفعل در روابط خود با روسیه می پرداختیم.

یکی از جنبه های قابل توجه پاسخ هیل این است که او چندین نکته مهم را بیان می کند که تحلیل گران جنگ طلب معمولاً از تصدیق آن بیزارند. اول، او ادعا می کند که در حدود هفت سال قبل از الحاق کریمه به روسیه - سازمانهای اطلاعاتی ایالات متحده. تشخیص دادند که خطر واقعی وجود دارد " که روسیه در پاسخ به گسترش ناتو، کریمه را الحاق کند. دوم اینکه اقدامی بسیار بزرگتر علیه اوکراین و گرجستان انجام شود. سوم، هیل ادعا می کند که مشارکت روسیه در جنگ روسیه و گرجستان پاسخی به گسترش

ناتو بود. در نهایت، هیل به طور مستقیم بیان می کند که برخلاف آنچه در گرجستان انجام داد، روسیه در سال ۲۰۰۸ هیچ اقدامی در اوکراین انجام نداد زیرا «دولت اوکراین از عضویت در ناتو عقب نشینی کرد».

در این نکات، به ویژه در مورد آخر، هیل مستقیماً نقش مهمی را که گسترش ناتو و تجاوزات نظامی غرب در ارزیابی اقدامات روسیه در اوکراین ایفا کرده است، تصدیق می کند. بنابراین، به نظر می رسد که هیل در حالی که برای موضع جنگ طلبی بحث می کند، به طور موردی دیدگاهی بسیار شبیه آنچه که توسط میرشایمر ارائه شده است ارائه می دهد. با این حال، به دلایلی که درک آن دشوار است، او و متخصصان سیاستگذاری همفکر خود او به این دیدگاه اهمیت کمی می دهند یا اصلاً در تصمیم گیریهای خود اهمیتی برای آن قائل نیستند. در عوض، به نظر می رسد که این دیدگاه در پس زمینه محو می شود. آنها به جای اعتراف آشکار به پیامدهای نامطلوب گسترش ناتو، تهاجم اخیر آقای پوتین به اوکراین را به انگیزه هیتلر گونه بی چون و چرا برای گسترش سرزمینی نسبت می دهند.

با این حال، حتی زمانی که هیل آشکارا پوتین را به عنوان هیتلر جدید به تصویر می کشد، به نظر می رسد که گسترش ناتو را به تصویر بازمیگرداند. وقتی او می پرسد، "پس همانطور که دنیا آمدن هیتلر را ندید، ما هم نتوانستیم آمدن پوتین را ببینیم؟" هیل میگوید:

ما باید در نظر داشته باشیم که او حدود ۲۲ سال راجع به این مسئله فکر کرده است، و از سال ۲۰۰۸ به این نقطه رسیده است. اتفاقاً من از ابتدا فکر نمی کردم او تمام این کارها را انجام دهد، بلکه این نگرش نسبت به اوکراین و احساساتی است که تمامیت اوکراین متعلق به روسیه است و احساس از دست دادن آن، همه آنها آنجا بوده اند در طول زمان و ساخته شده اند.

ارزش آن را دارد که این اظهارات را با بیانیه قبلی هیل، که در بالا به طور کامل نقل شد، کنار هم بگذاریم: «من فکر می کنم یک برنامه منطقی و روشمند وجود دارد که به عقب برمی گردد... حداقل به سال ۲۰۰۷ که او [پوتین] به دنیا هشدار داد که مسکو گسترش بیشتر ناتو را نمی پذیرد. با در نظر گرفتن این دو بیانیه با هم، و تمرکز بر ارجاعات او به سالهای ۲۰۰۷ و ۲۰۰۸، فکر می کنم عادلانه است

که گفته هیل را بازخوانی کنیم که پوتین به دلیل گسترش ناتو به هیتلر جدید تبدیل شده است. این که آیا پوتین واقعاً شبیه هیتلر است یا نه کاملاً یک سؤال متفاوت است، اما در اینجا من فقط در مورد دیدگاهی صحبت می‌کنم که توسط هیل بیان شده است.

و سپس در ادامه ارزیابی اهداف آقای پوتین، هیل خاطر نشان می‌کند که آنچه پوتین می‌خواهد لزوماً اشغال کل کشور [اوکراین] نیست، «پس تلاش میکند آن را تقسیم کند. پوتین قطعاً می‌تواند با این ایده زندگی کند که اوکراین را به ایالات مختلف با ملیتهای مختلف تقسیم کند ایده ای که از سال ۲۰۱۵ شروع شد، مبنی بر اینکه اگر ناتو و غرب دست از تجاوزات خود به مرزهای روسیه برندارد، روسیه ممکن است به قول میرشایمر، «اوکراین را ویران کند».

در اینجا شاهد یک توازی قابل توجه هستیم. هم میرشایمر و هم هیل معتقد بودند که گسترش ناتو، مبنایی اساسی برای دگرگونی رفتار روسیه است که در جنگ اوکراین به اوج خود رسید. و هر دو تحلیلگر پیش بینی کردند که در پاسخ به گسترش ناتو، روسیه ممکن است به دنبال "ویران کردن" اوکراین باشد یا به قول هیل، اوکراین را به یک کشور "شکننده و متلاشی شده" تبدیل کند. من اختلاف کمی بین هیل و میرشایمر پیدا کردم. چیزی که من گیج کننده می‌دانم این است که به نظر می‌رسد هیل در تحلیل کلی خود این حوزه مهم توافق بین خود و میرشایمر را به حساب نمی‌آورد.

در واقع، در اواخر مصاحبه، هیل کسانی را که به مسئولیت غرب در قبال بحران اوکراین اشاره می‌کنند، به فریب اطلاعات نادرست دادن در مورد روسیه متهم می‌کند: «منظورم این است که توده‌ای از مردم ایالات متحده از [پوتین] به نیکی یاد میکنند و می‌گویند «آفرین به تو ولادیمیر پوتین». یا مقصر دانستن ناتو، و یا مقصر دانستن آمریکا برای این نتیجه، این دقیقاً همان چیزی است که جنگ اطلاعاتی و عملیات روانی روسیه به سمت آن طراحی شده است».

در بیان این موضوع، به نظر می‌رسد هیل نتیجه گیری‌های خود را در مورد پیامدهای نامطلوب گسترش ناتو نادیده می‌گیرد. همچنین این درست نیست که کسانی که ایالات متحده را مقصر می‌خوانند می‌گویند "آفرین به تو، ولادیمیر پوتین؟ بلکه بیشتر کسانی که آمریکا و ناتو را مسئول بحران می‌دانند در



واقع ضمن تأکید بر مقصر بودن غرب برای بحران اوکراین به نظر می رسد که تهاجم روسیه به اوکراین را یک فاجعه غیر قابل کاهش می دانند. آن ها آن را رویدادی می دانند که صرف نظر از اینکه علل زمینه ای آن چه می تواند باشد، منجر به رنج، ویرانی و مرگ وحشتناکی شده است. در واقع، بسیاری از منتقدان ناتو نیز به صراحت از پوتین انتقاد می کنند، حتی با وجود تأکید بر نقش غرب در تشدید بحران.

البته هیل در شکل دهی دیدگاه خود نسبت به اقدامات روسیه از پیامدهای وحشتناک حمله آلمان به روسیه در طول جنگ جهانی دوم نیز آگاه است. او حتی در این مصاحبه مشاهده می کند که "خانواده خود ولادیمیر پوتین در طول محاصره لنینگراد متحمل رنج شدند." نظر او دقیق است، هر چند تا حدی کم بیان. همانطور که استفان اف. کوهن توضیح می دهد، "مادر و پدر [پوتین] به سختی از زخم ها و بیماری جان سالم به در بردند، برادر بزرگترش در محاصره طولانی لنینگراد توسط آلمان درگذشت و چند تن از عموهایش نیز از بین رفتند." آسیب و رنجی را که خانواده آقای پوتین به عنوان نماینده کشور روسیه کشیده جزئی از رنج ملت روس است. اگرچه اعداد دقیق ناشناخته است، تقریباً ۲۵ میلیون شهروند شوروی در طول تهاجمات آلمان در جنگ جهانی دوم جان باختند که نیمی از این تعداد - حدود ۱۲,۵ میلیون نفر در روسیه بودند. این میزان تلفات برابر با یک نفر از هر هفت روس زنده است..

با این حال، به جای توجه به ارتباط این تاریخ دردناک با مسئله امنیت روسیه؛ و به جای اشاره به اینکه چگونه گسترش ناتو و تجاوز (یا شاید از دید روسیه، تجاوز مجدد) قدرت نظامی غرب به مرزهای روسیه با آن تاریخ طنین انداز می شود. هیل به جای اینکه حساسیت روانی آقای پوتین را بر اساس تجارب خانوادگی خود مطرح کند، تجربیات خانوادگی شخصی آقای پوتین را به عنوان حمایت بیشتر از دیدگاه او مبنی بر انگیزه توسعه طلبی خطرناک و غیرمنطقی توصیف می کند. بدین ترتیب پس از نام بردن از خانواده پوتین، او با تمسخر می افزاید: "در عین حال همان کاری که آلمان با روسیه انجام داد." حتی زمانی که در اینجا [در حمله به اوکراین] ولادیمیر پوتین دقیقاً با آسیب های خانوادگی خود برخورد می کند، هیل به نظر می رسد تنها هیتلر، آلمان، نازی ها و جنگ جهانی می بیند و هیچ جایی در تحلیل او برای مقابله با امنیت مردم روسیه وجود ندارد.

بعلاوه - شکی نیست که تصور روسیه از تهدیدات بر علیه خود عمیقاً تحت تاثیر گذشته روسیه بوده است. خارج از تهاجمات آلمان در جنگ جهانی دوم و اول، روسیه صد سال قبل توسط ناپلئون مورد

هجوم قرار گرفته بود که ارتشش تا مسکو می رسید. ریچارد ساکورا، استاد سیاست روسیه و اروپا در دانشگاه کنت، انگلستان، تأثیر متقابل این تاریخ را با جغرافیای منطقه توصیف می کند: "مسکو مانند آمریکا: دو اقیانوس بزرگ برای دفاع از خود ندارد. هیچ کوهی ندارد تا از خود دفاع کند هیچ رودخانه بزرگی در دشت وسیع شمال او را سیاه ندارد، بدون مرزهای قابل دفاع و احساس تهدید دائمی از سوی غرب واقع شده است

شاهین های سیاست مانند هیل البته از این تاریخ و جغرافیا آگاه هستند. با این حال، این تحلیلگران به جای اینکه آنها را تقویت کننده های روانی بالقوه برای نگرانی های امنیتی مشروع روسیه بدانند، این دیدگاه را مطرح می کنند که آقای پوتین درگیر غصب سرزمینی به سبک هیتلری است، نسخه ای مدرن از یک شکار بی رحمانه بر اساس ایده هیتلری لاینز راوم یا سرزمینی پهناور برای زندگی که اینکه خود پوتین درگیر آن گشته. اساساً پوتین تجسم پارانوئید، زندگی در گذشته امپراتوری، و هدایت شده توسط یک میلیتاریسم ذاتی روسی است. این نوع تحلیل را می توان تنها با نادیده گرفتن نتیجه گیری در مورد گسترش ناتو که خود هیل به آن رسیده است و من در مصاحبه اش در پولیتیکو به آن اشاره کرده است..

## فصل ۶

سیاست گذاران روس هراسی اشتباهات گذشته را دو چندان می کنند

علی‌رغم شکست‌های صریح سیاست‌های غرب در قبال روسیه و اوکراین، مسئولین دهه‌ها اقدامات تحریک‌آمیز ایالات متحده و ناتو اکنون دو برابر شده‌اند و ادعا می‌کنند که تهاجم روسیه به اوکراین ثابت می‌کند که آنها در تمام مدت نظرشان درست بوده. این تحلیلگران تاکید می‌کنند که علت واقعی تهاجم روسیه این است که ایالات متحده روسیه را حتی بیشتر ازین تحت فشار قرار نداده است. تو ضیح محتمل‌تر این است که بسیاری از کارشناسان سیاست ایالات متحده که پیش‌بینی می‌کردند گسترش ناتو به فاجعه منجر می‌شود، نظرشان درست بود و پیش‌بینی‌های آنها اکنون به روش‌های وحشتناکی ثابت می‌شود.

در واقع، پس از اینکه گسترش ناتو تا آستانه روسیه آغاز شد، جورج کنان اظهار داشت که تصمیم ناتو یک پیش‌گویی خود ارضا کننده بود. او توضیح داد

، توسعه ناتو، ایالات متحده را به سمت جنگ با روسیه سوق خواهد داد و بدون آنکه کمکی به محافظت از غرب در برابر تهاجم روسیه بکند... کنان پیش‌بینی کرد که به محض وقوع این نتیجه، طرفداران توسعه می‌گویند که این ثابت می‌کند که نظامی‌گری ذاتی روسیه علت آن بوده است. کنان اظهار داشت: "البته که روسیه واکنش بدی خواهد داشت و سپس [طرفداران توسعه] خواهند گفت که ما همیشه به شما می‌گفتیم که اینگونه است. بنابراین، پاسخ به آن دسته از شاهین‌های سیاست غرب که در این جبهه حضور داشتند، دوچندان درست بود: اول. درباره واکنش روسیه به گسترش ناتو؛ دوم در مورد پیش‌بینی خود ارضا کننده جنگ طلبانی که در سمت غلط حوادث ایستاده اند.

تعداد بسیار کمی از مدیای آمریکا راجع به این مسائل صحبت می کنند. از طریق تما شای تلویزیون و خواندن روزنامه ها، حتی می توان تصور کرد که نگرانی ها در مورد گسترش ناتو هرگز مطرح نشده است، یا اینکه آنها بسیار حاشیه ای مطرح شده اند، اگرچه نقش ایالات متحده و ناتو بسیار زیاد است. آمریکایی ها و اروپایی ها با نوعی «تب جنگ نیابتی» عادت کرده اند، اما تصویر بزرگ را از دست داده اند، و در عوض درگیر جزئیات روزمره نبرد هستند، ناشی از خشم خودپسندانه و اعتقاد به این که بهترین سیاست، ریختن سلاح های بیشتر و بیشتری در اوکراین است تا زمانی که آقای پوتین به زانو درآید.

با توجه به شدت این تب جنگی، نایبستی تعجب برانگیز باشد که آن محدود تعدادی از رهبران سیاسی ایالات متحده، دارای ترکیب نادری از صراحت و جرات لازم برای بحث آشکار در مورد پس زمینه جنگ اوکراین را دارند، خائن نامیده می شوند. در حقیقت، آنها میهن پرست هستند. آنها از انجام بازی قبیله ای "کشور من هیچگاه نمی تواند اشتباه کند" خودداری می کنند. آنها حقایق تاریخی ناراحت کننده را برای آنچه هستند تشخیص می دهند و سعی می کنند از تکرار اشتباهات مشابه در آینده جلوگیری کنند. و آنها می خواهند پیامدهای آن حقایق را برای زمان حال تشخیص دهند، مخصوصاً به روش هایی که ممکن است مرگ و ویرانی در اوکراین را محدود کند و به طور همزمان شانس یک رویارویی هسته ای آخرازمانی بین روسیه و غرب را کاهش دهد. میرشایمر با نگاهی به وضعیت اخیر، نوشت:

ما در وضعیت بسیار خطرناکی قرار داریم و سیاست غرب در حال تشدید این خطرات است. برای رهبران روسیه، آنچه در اوکراین اتفاق می افتد ربطی به خنثی شدن جاه طلبی های امپریالیستی آنها ندارد. این در مورد مقابله با چیزی است که آنها به عنوان یک تهدید مستقیم برای آینده روسیه می دانند. آقای پوتین ممکن است توانایی های نظامی روسیه، اثربخشی مقاومت اوکراین و دامنه و سرعت واکنش غرب را نادرست ارزیابی کرده باشد، اما هرگز نباید دست کم گرفت که قدرت های بزرگ چقدر می توانند بی رحم باشند وقتی معتقدند در وضعیت وخیمی قرار دارند. با این حال، آمریکا و متحدانش با امید به تحمیل یک شکست تحقیرآمیز به آقای پوتین و حتی ممکن است باعث برکناری او شوند. آنها در حال افزایش کمک به اوکراین هستند و در عین حال از تحریم های اقتصادی برای تحمیل مجازات های گسترده علیه روسیه استفاده می کنند، اقدامی که پوتین اکنون آن را "مشابه اعلام جنگ" می داند.

## فصل ۷

چگونه روایات بیش از حد بدبینانه به پیشگویی های خود تحقق بخش تبدیل می شوند

داستان یک روسیه شیطانی، غیرمنطقی، توسعه طلب با یک رهبر پارانوئید در راس آن، در مخالفت با ایالات متحده و اروپای با فضیلت، داستان آشفته و تخیلی عجیبی است که با مجموعه ای از رویدادهای همسو با جهت گیری در طول دوران جنگ در ۳۰ سال گذشته ناسازگار است. - رویدادهایی که اهمیت و معنای آنها باید به آسانی آشکار می شد. در واقع، روایت غالب غربی ممکن است خود به عنوان نوعی پارانویا در نظر گرفته شود.

تحریکاتی که ایالات متحده و متحدانش علیه روسیه انجام داده اند، اشتباهات سیاسی آنقدر جدی است که اگر وضعیت معکوس می شد، رهبران ایالات متحده مدت ها پیش خطر جنگ هسته ای با روسیه را به جلو می انداختند. برای رهبران ایالات متحده که خلاف آن را ادعا کنند، همانطور که اکنون انجام می دهند، نشان دهنده بی توجهی خطرناکی به واقعیت است. در برخی موارد، این بی اعتنائی مطمئناً نشان دهنده عوام فریبی عمدی است. اما برای برخی از سیاستگذاران این امر باید با نیت خوب باشد، به این دلیل ساده رخ می دهد که آنها همچنان به تفسیر واقعیات جدید در پرتو همان روایت صرف شده ادامه می دهند.

رسانه های بزرگ مطبوعاتی نیز مسئولیت دارند. رسانه ها به جای اینکه بخواهند رویدادها را به درستی برای خوانندگان خود زمینه سازی کنند، ترجیح بندهای دولت را در بوق و کرنا کرده اند.

هر چه انگیزه جنگ باشد روایت رسانه‌های جریان اصلی رژیم از تبلیغات را اجرا کرده‌اند و همچنان اجرا می‌کنند که اطلاعات نادرستی را به اطلاع عموم می‌رساند و روسیه تنها می‌تواند آن را توهین به شخصیت ملی مردمش تلقی کند. ارائه‌دهندگان آنلاین اطلاعات هم کما بیش به همین شیوه کار می‌کنند. همانطور که برنده جایزه پولیتزر، روزنامه‌نگار و وکیل درجه اول نویسنده اصلاحیه‌های قانون اساسی، گلن گرینوالد، نشان داده است، سانسور گسترده دیدگاه‌های مخالف اکنون در بسیاری از سطوح جامعه در ایالات متحده و اروپا رخ می‌دهد.

اگرچه دیدن تصاویر وحشتناکی که از اوکراین بیرون می‌آیند بدون احساس انزجار و خشم دشوار است، تسلیم شدن در برابر احساسات کور و پذیرش روایت غالب غربی خطای خطرناکی است. این به بدترین نیروها در واشنگتن، از جمله پیوند قدرت بوروکراتیک و منافع تجاری که با عنوان کامل قدرت نظامی - صنعتی نامیده می‌شود. ژنرال پنچ ستاره و رئیس جمهور داوید آیزنهاور بود در آخرین سخنرانی تلویزیونی خود به عنوان رئیس جمهور ایالات متحده در باره این روایت به مردم آمریکا هشدار داد. این روایت همچنین به روس‌هراسی‌ترین و نظامی‌گراترین رهبران اروپایی و همچنین آن‌هایی که کمترین جرات را دارند، قادر می‌سازد که سیاست‌های نادرست آمریکا دولت آمریکا را توجیه کنند. این روایت ذهن شهروندان آمریکایی و اروپایی را تیره و تار می‌کند و منجر به شوونیسم و جنگ افروزی می‌شود.

و به یک دلیل کاملاً عملی هدف اصلی من در این کتاب تصحیح یک روایت نادرست است: چون روایات نادرست است که منجر به نتایج بد می‌شود. روایات ناگزیر در رفتارها منعکس می‌شوند؛ آنها هم توصیفی و هم تولیدی هستند. روایات با عملکرد به عنوان مدل‌های واقعیت، به عنوان راهنمای عمل، عمل می‌کنند. سپس، از طریق پویایی کنش و واکنش، فشار و پس‌زدن، آنها می‌توانند نتایجی را که ادعا می‌شود در حال حاضر وجود دارد، ایجاد کنند. به این ترتیب، روایتی که بیش از حد نسبت به نیت یک مخالف بالقوه بدبین است می‌تواند به پیشگویی‌های خود تحقق بخش تبدیل شود. بدبین بودن بیش از - چیزی که من آن را "روایت سوء ظن" می‌نامم - می‌تواند همان تهدیدهایی را که مدعی کاهش آن است، تقویت کند

این توصیف زیربنای پویایی کلاسیک یک مسابقه تسلیحاتی است که در تشدید و جنگ به اوج می‌رسد. این الگوی جنگ جهانی دوم را با تصاویر مرتبط با توسعه طلبی تسلیم‌ناپذیر و مماشات غربی را نشان

نمی‌دهد، بلکه جنگ جهانی اول را نشان می‌دهد که در آن آلمان، بریتانیا، اروپای غربی و در نهایت آمریکا در خواب به سوی فاجعه پیش رفتند. با این حال، اکنون، به دلیل ماهیت تسلیحات هسته‌ای، فاجعه می‌تواند آسان‌تر و با اثرات مخرب‌تر اتفاق بیفتد.

مانند جنگ جهانی اول، هر یک از طرفین، با ترس از بدترین اتفاق، از طریق یک استراتژی نظامی که لزوماً پتانسیل تهاجمی نیز دارد، می‌کوشد خود را آسیب‌ناپذیر کند - یک شمشیر استراتژیک دبله که تحلیل‌گران سیاست آن را «معضل امنیتی» می‌نامند. این دقیقاً همان چیزی است که جورج کنان در رابطه با گسترش ناتو پیش‌بینی کرد و در رابطه با آن نیز درستی خود را ثابت کرد. این گسترش که به نام دفاع توجیه می‌شد، توسط روسیه به عنوان یک تهدید تهاجمی تلقی شد و به اقداماتی منجر شد که به نوبه خود توسط غرب به عنوان توسعه طلبانه تلقی می‌شود. در سال ۲۰۱۴، ریچارد ساکوا در مورد وضعیتی که کنان پیش‌بینی کرده بود، نگاهی به گذشته ارائه کرد:

در پایان، وجود ناتو با نیاز به مدیریت تهدیدات امنیتی ناشی از گسترش آن توجیه شد. پیمان ورشو سابق و کشورهای بالتیک برای تقویت امنیت خود به ناتو ملحق شدند، اما همین اقدام یک معضل امنیتی برای روسیه ایجاد کرد که امنیت همه را تضعیف کرد.

و از زمانی که ریچارد ساکوا نوشت، وضعیت فقط بدتر شده است، به دلیل آنکه ایالات متحده و متحدانش مجموعه موازی از گسترش نظامی را در خارج از چارچوب ناتو انجام داده اند .

آقای پوتین هر گرایش اقتدارگرایانه‌ای که داشته باشد یک شبه به این نقطه نرسیده است. او مانند همه انسان‌ها، تحت تأثیر ترکیبی از آنچه در درون است - روان‌شناسی، اعتقادات و ارزش‌هایی او که با آنها روبرو هستند، قرار دارد. این به سادگی یک واقعیت است. به همین ترتیب، شرایط بیرونی پویا یک حقیقت است که قرار گرفتن مژمن در معرض الگوهای خاصی از رویدادها می‌تواند تمایلات درونی فرد را تغییر دهد، یا به طور انتخابی برخی از تمایلات را به بهای سایر گرایش‌های مخالف، برجسته کند

به تدریج، در گام های کوچک و بزرگ، غرب با توجه به نگرانی های امنیتی منطقی روسیه، آنها را بی ربط تلقی می کند، و این نگرانی های روسیه را در مورد محاصره و تهاجم برانگیخته است. در عین حال، ایالات متحده و متحدان اروپایی آن تلویحاً گفته اند که یک بازیگر منطقی از اظهارات غرب مبنی بر نیت خیرخواهانه آن که سلاح ها، آموزش ها و تمرین های قابلیت همکاری هر چقدر هم که تحریک کننده، قدرتمند یا نزدیک به مرزهای روسیه باشد، آرام می گیرد. آنها صرفاً دفاعی هستند و نباید از آنها ترسید. در عین حال رهبران غربی، به ویژه ایالات متحده، به طور فعال به آقای پوتین بی احترامی کرده و گاهی نیز به او توهین می کنند.

با انجام همه این کارها، غرب ادعا میکند که آقای پوتین در حال تصور تهدیدهای استراتژیک است که در واقع هیچ تهدیدی وجود ندارد. این چارچوب غربی - که فقدان نگرانی های امنیتی مشروع روسیه را همراه با اتهامات ضمنی و صریح به غیرمنطقی بودن مطرح می کند - زیربنای بسیاری از روایت غالب فعلی است. همچنین زیربنای جایگاه ایدئولوژیک شاهین های روسیه است که چنین نقش برجسته ای در واشنگتن ایفا می کنند. در روابط شخصی، ترکیبی از اقدامات تهدیدآمیز و اتهامات پارانویا در نظر گرفته می شود. آیا واقعاً و وضعیت در حوزه سیاست بین الملل تا این حد متفاوت است؟ این پدیده در روابط شخصی، ترکیبی از اقدامات تهدیدآمیز و اتهامات پارانویا در نظر گرفته می شود. آیا واقعاً و وضعیت در حوزه سیاست بین الملل تا این حد متفاوت است

در زمان جنگ و تهدید نظامی، حتی رهبران کشورهای آزاد نیز به اقتدارگرایی تمایل دارند. با احساس خطر بزرگ، ممکن است افسار قدرت را سفت کنند، کنترل از بالا به پایین را تحمیل کنند و دسته بندی های رفتار و گفتار خانگی را که خیانت تلقی می شوند، گسترش دهند. افراطی نیست که بگوییم تحریکات توصیف شده در این کتاب در ذهن آقای پوتین و دیگر اعضای طبقه سیاسی و نظامی روسیه حس محاصره و اضطرابی در حال تحول ایجاد کرد. منظور من این است که باید به این احتمال فکر کرد که اقدامات غرب نه تنها به سیاست خارجی روسیه، بلکه به جنبه های نامطلوب سیاست داخلی روسیه نیز کمک کرده است. در واقع، جورج کنان این را در سال ۱۹۹۸ پیش بینی کرد. او گفت که گسترش ناتو «یک تأثیر نامطلوب بر توسعه دموکراسی روسیه است».



بازیگران سیاسی، اعم از افراد و بازیگران غیر شخصی، مانند بوروکراسی‌ها و ملت‌ها، واحدهای‌های ثابتی نیستند. بلکه تصمیمات انسانی که ما آن را «سیاست» می‌نامیم، از الحاق نیت آگاهانه، انگیزه‌های ناخودآگاه؛ حوادث تاریخی؛ و تعاملات شخصی و انسانی، از جمله تعاملات و سخنان آشکارا تهدیدآمیز، تحقیرآمیز، و بی‌احترامی، مانند آنچه از دهان رئیس‌جمهور بایدن تراوش میکند گرفته ناشی می‌شود. و این کاملاً محتمل است که اقدامات ایالات متحده و متحدان اروپایی‌اش تأثیر عمیق‌تری بر سیاست‌های آقای پوتین، از جمله سیاست‌های داخلی، گذاشته و همچنان می‌گذارد، بیش از آن چیزی باشد که برخی تصور می‌کنند.

## فصل ۸

### تاریخچه خلاف واقع - و نتیجه گیری

چه کسی مسئولیت فاجعه انسانی در اوکراین، برای گذشته شدن هزاران اوکراینی، اعم از غیرنظامی و سرباز، و به خدمت گماردن اجباری غیر نظامیان اوکراینی در ارتش را بر عهده دارد؟ چه کسی مسئولیت تخریب خانه ها و کار و کاسبی اوکراینی ها و بحران پناهجویان را بر عهده دارد که اکنون بر بحران خاورمیانه افزوده شده است؟ چه کسی مسئولیت مرگ هزاران مرد جوان را که در ارتش روسیه خدمت می کنند، بر عهده دارد، که اکثر آنها مطمئناً مانند همتایان اوکراینی خود معتقدند که برای محافظت از ملت و خانواده خود می جنگند؟ چه کسی در قبال صدمات مستمري که به اقتصادها و شهروندان اروپا و ایالات متحده وارد می شود، مسئولیت دارد؟ اگر اختلال در کشاورزی منجر به قحطی در آفریقا شود، قاره ای که به شدت به واردات غلات از اوکراین و روسیه وابسته است، چه کسی مسئولیت خواهد داشت؟ و در نهایت، اگر جنگ در اوکراین به یک مبادله آتش هسته ای افزایش یابد و سپس به یک جنگ هسته ای تمام عیار تبدیل شود، چه کسی مسئولیت خواهد داشت؟

ساده ترین و در دسترس ترین پاسخ به همه این سوالات این است: آقای پوتین مسئول است. او جنگ را آغاز کرد و با برنامه ریزان نظامی خود هدایت آن را بر عهده داشت. او نبایستی این جنگ را آغاز میکرد. اینها حقایق هستند. اما حقایق را باید با اشاره به حقایق دیگر تفسیر کرد که مدت ها است از سرفصل های آن گذشته است، یا در وهله اول قابل رویت نبودند. واضح است وقتی این حقایق آشکار شود، مسئولیت مهم جنگ به عهده رهبران اروپا و آمریکا قرار می گیرد.

چگونه مسئولیت های نسبی مسکو، واشنگتن و پایتخت های مختلف اروپایی را بررسی کنیم بستگی به این دارد که به چه نحو در مورد چگونگی ارزیابی رویدادهای تاریخی خاص، اقدامات افراد درگیر، و تأکید نسبی بر علیت نزدیک و دور برخورد کنیم. با این وجود، من این قضاوت را خواهم داشت که وقتی همه

چیز در نظر گرفته شود، مسئولیت اصلی بر عهده غرب، به ویژه ایالات متحده است. من هیچ راه کاملاً رضایت بخشی برای استدلال در این مورد نمی شناسم. هیچ روش تایید شده ای برای تقسیم سرزنش در میان طیفی از بازیگران وجود ندارد، که همه آنها حداقل دارای اختیار و آزادی انتخاب هستند. اما من معتقدم که می توانیم با ساختن یک تاریخ خلاف واقع این بینش به دست آوریم، که می پرسد: اگر ایالات متحده به گونه ای دیگر عمل می کرد، اکنون کجا بودیم؟ این یک بازی "چه می شود اگر" است - و پیش بینی هایی که ایجاد می کند هرگز قابل اثبات یا رد نیستند. اما این با خلاف واقع با تاریخ ۳۰ سال گذشته به خوبی مطابقت دارد و به نظر من هم آشکار کننده و هم متقاعد کننده است.

اگر ایالات متحده ناتو را تا مرز روسیه به پیش نبرده بود. سیستم های پرتاب موشک با قابلیت حمل اتمی را در رومانی مستقر نکرده و آنها را برای لهستان و شاید در جاهای دیگر نیز برنامه ریزی نکرده بود. کمکی به سرنگونی دولت منتخب دموکراتیک اوکراین در سال ۲۰۱۴ نکرده بود. معاهده موشکهای ضد بالستیک و سپس معاهده موشکهای هسته ای میان برد را لغو کرده بود و سپس تلاش های روسیه برای مذاکره درباره توقف دوجانبه استقرارها را نادیده نگرفته بود. تمرینات شلیک مستقیم با راکت در استونی انجام نشده بود، تمرین حمله به اهداف در داخل روسیه؛ یک تمرین آموزشی نظامی متشکل از ۳۲ کشور در نزدیکی خاک روسیه را هماهنگ نکرده بود. اگر ایالات متحده و متحدانش در ناتو این کارها را انجام نمی دادند، احتمالاً جنگ در اوکراین رخ نمی داد. به نظر من این یک ادعای منطقی است. به نظر من این یک ادعای منطقی است.

در واقع، من پیشنهاد می کنم که اگر هر دو یا سه مورد از تحریکات مورد بحث در اینجا رخ نمی داد، امروز اوضاع بسیار متفاوت بود. من قبلاً از مثال قلعه ساحلی ساخته شده با فنجان های شن استفاده کرده ام. اگرچه نمی توان به راحتی پیش بینی کرد که سازه در چه پیکربندی چه مقدار شن و ماسه را تحمل می کند، اما واضح است که هر چه مقدار ماسه بیشتر باشد و انبوه ها شنها روی هم انبار و هر چه محل قرارگیری آن روی هم مخاطره آمیزتر باشد، سازه ناپایدار تر خواهد بود. من می توانم بگویم که غرب فنجانها و فنجانهایی از شن را روی ساختاری انباشته کرد که یک بازیگر رو شن فکر و منطقی احتمال فروپاشی آن را تشخیص می داد. جنگ در اوکراین یکی از این فروپاشی هاست و دلیلی وجود ندارد برای

اینکه فکر کنیم فاجعه‌های بیشتری به دنبال نخواهد آمد، صرفنظر از آن که می‌تواند ظرفیت نظامی روسیه را تضعیف کند.

و حتی این پایان کار نیست. دولت ایالات متحده، از طریق سخنان و اقدامات خود، ممکن است رهبران اوکراین و مردم اوکراین را به اتخاذ مواضع نا سازگار در قبال روسیه سوق دهد. ایالات متحده به جای فشار و حمایت از مذاکرات صلح در دونباس بین کی‌یف و دولت خودمختار آن که طرفدار روسیه است، نیروهای شدیداً ملی‌گرای اوکراین را تشویق کرد. اسلحه به اوکراین ریخت، ادغام نظامی و آموزش به ارتش اوکراین را افزایش داد، از کنسل کردن طرح‌های الحاق اوکراین به ناتو خودداری کرد با توجه به این تصور که رهبران و مردم اوکراین ممکن است مستقیماً از طرف اوکراین وارد جنگ با روسیه شوند.

همه اینها ممکن است بر حمایت مردمی ولودیمیر رئیس‌جمهور اوکراین زلنسکی تأثیر بگذارد که در انتخابات ۲۰۱۹ خویشت با تبلیغ یک پلاتفرم برای صلح با بیش از ۷۰ درصد آرا پیروز شد، با این حال در نهایت او موفق نشد. حتی با نزدیک شدن جنگ، به خاطر صلح مصالحه نکرد. آقای زلنسکی ۱۹ روز قبل از حمله روسیه، در مونیخ با اولاف شولز، صدراعظم آلمان ملاقات کرد. بر اساس گزارش وال استریت ژورنال، شولز پیشنهاد داد تا برای یک توافق صلح میانجیگری کند. او به آقای زلنسکی گفت

اوکراین باید از خواسته‌های خود در ناتو چشم‌پوشی کند و بی‌طرفی خود را به عنوان بخشی از یک توافق امنیتی گسترده تر اروپا بین غرب و روسیه اعلام کند. این پیمان توسط آقای پوتین و آقای بایدن امضا خواهد شد که به طور مشترک امنیت اوکراین را تضمین می‌کنند. آقای زلنسکی گفت که نمی‌توان به پوتین برای حفظ چنین توافقی اعتماد کرد و اکثر اوکراینی‌ها خواهان پیوستن به ناتو هستند. پاسخ او مقامات آلمانی را نگران کرد که شانس صلح در حال محو شدن است

ریچارد ساکوا در مصاحبه اخیر خود گفت که آقای زلنسکی می‌توانست تنها با گفتن پنج کلمه با روسیه صلح کند: "اوکراین به ناتو نمی‌پیوندد" ساکوا ادامه داد: "اگر پوتین در مورد اهمیت تعیین‌کننده

گسترش ناتو بلوف می زد]. دروغش آشکار براحتمی آشکار شد. حالا در عوض ما این جنگ فاجعه بار را داریم ... این یک رویکرد بیهوده به سرنوشت یک ملت و مهمتر از همه سرنوشت مردم خودش بود. چگونه منادی صلح بودن و داشتن نمایندگی برای مذاکره برای پایان دادن به مناقشه دونباس، به تغییر عقیده دادن و روی جنگ قمار کردن تبدیل میشود. من مدعی هستم بدون تحریف تصورات نادرست و غیرواقعی در مورد اوکراین توسط ایالات متحده، اوکراین مدت ها پیش می توانست با روسیه یک روش مسالمت آمیز را در پیش بگیرد و احتمالاً یک موضع بی طرفی سیاسی را اتخاذ می کرد چیزی که الان اوکراین تنها در صورت خوش شانسی، ممکن است پس از ویرانی نیمی از کشورش، مرگ هزاران نفر، آواره شدن و بدبختی میلیون ها نفر بدان دست یابد. سابقه بی طرفی قابل قبولی در اروپا وجود دارد. هم اتریش و هم فنلاند نسبت به اتحاد جماهیر شوروی بی طرفی را اتخاذ کردند و از آن بهره فراوان بردند. اگرچه شکل حکومت در مسکو تغییر کرده است، منطق ژئواستراتژیک بی طرفی یکسان است. چرا این اتفاق در مورد اوکراین رخ نداد؟

اندکی پس از انتخاب زلنسکی در سال ۲۰۱۹، استفان اف. کوهن در مصاحبه ای پیشنهاد کرد که زلنسکی برای مقابله با فشارها - از جمله تهدیدات علیه جانش - از طرف راست افراطی اوکراین به حمایت فعال ایالات متحده نیاز دارد. کوهن پیش بینی کرد که بدون این حمایت، آقای زلنسکی نمی تواند به دنبال صلح باشد:

زلنسکی، رئیس جمهور جدید اوکراین، به عنوان نامزد صلح نامزد شد. او مأموریت عظیمی را برای برقراری صلح به دست آورد. بنابراین، این بدان معناست که او باید با ولادیمیر پوتین مذاکره کند. اما تمایل او - و این چیزی است که در اینجا [در ایالات متحده] مهم است و به خوبی گزارش نشده است - تمایل او در تعامل مستقیم با پوتین در واقع مستلزم جسارت قابل توجهی بود. زیرا مخالفان این سیاست در اوکراین وجود دارند و آنها مسلح هستند. برخی از مردم می گویند که آنها فاشیست هستند، اما آنها مطمئناً فوق ناسیونالیست هستند، و آنها گفته اند که اگر زلنسکی خط مذاکره با پوتین را دنبال کند، او را حذف خواهند کرد و خواهند کشت. زلنسکی نمیتواند به دنبال صلح با روسیه باشد. مگر اینکه آمریکا پشتیبانش داشته باشد. شاید این پشتیبانی کافی نباشد. اما تا زمانی که کاخ سفید این دیپلماسی را تشویق نکند، زلنسکی شانسی برای صلح نخواهد داشت.

تا آنجا که من می دانم، زلنسکی هرگز حمایت قابل توجهی از آمریکا برای پیگیری برنامه صلح خود دریافت نکرده است. در عوض، توسط رهبران آمریکایی، وی مورد بازدید مکرر سیاستمداران و مقامات وزارت امور خارجه قرار گرفته است، که همه آنها یک اصل تئوریک آزادی مطلق اوکراین را مطرح کردند، که به عنوان "حق" برای پیوستن به ناتو و ایجاد یک پایگاه نظامی ایالات متحده در مرز روسیه در این کشور تعریف شده است. در نهایت این "آزادی" بدتر از یک رویا بود. گرچه اهداف ایالات متحده را پیش برد - یا به عبارت دقیق تر، منافع برخی جناح های سیاسی، نظامی و مالی آمریکا را پیش برد، اما اوکراین را نابود کرد.

حتی از یک چشم انداز کورکورانه آمریکایی، کل طرح غرب یک بازی خطرناک بلوف بود بنا بر دلایلی که درک آن مشکل است در واقع نمی توان تصور کرد که اوکراین از دیدگاه اهمیت حیاتی و امنیتی اصلاً اهمیتی برای آمریکایی ها داشته باشد. و من این را بدون بی احترامی به مردم اوکراین می گویم. اهمیت اوکراین برای شهروندان ایالات متحده مهمتر از پنجاه کشور دیگر نیست که اکثر آمریکایی ها به دلایل کاملاً قابل درک، بدون جستجوی تصادفی زیاد نمی توانند آن را روی نقشه بیابند. بنابراین بله، اوکراین برای آمریکا بی ربط است. و اگر رهبران ایالات متحده و ناتو به این واقعیت آشکار اعتراف کرده بودند. هیچ کدام از این اتفاقات نمی توانست اتفاق بیفتد

و درست برعکس تاریخچه آن سه تهاجم بزرگ زمینی در مقابل، برای روسیه - با ۱۲۰۰ مایل مرز مشترک جدید با ناتو (زمانی که اوکراین به عضویت ناتو در آید) که جدیدترین آنها، در طول جنگ جهانی دوم، باعث کشته شدن حدود ۱۳ درصد از کل کشور شد اوکراین یک مسئله کاملاً حیاتی برای روسیه است.

تهدید حیاتی که روسیه از یک اوکراین مسلح غربی، آموزش دیده و نظامی یکپارچه درک می کند، باید از همان ابتدا برای وا شنگتن روشن می بود. به راستی، کدام فرد عاقلی می تواند باور کند که قرار دادن زرادخانه غربی در مرز روسیه پاسخ قدرتمندی به همراه نداشته باشد؟ کدام فرد عاقلی می تواند باور کند که قرار دادن این زرادخانه امنیت آمریکا را افزایش می دهد؟ و اگر ابهام و عدم قطعیت باقی می ماند، باید در سال ۲۰۰۸ حذف می شد، زمانی که سفیر ایالات متحده در روسیه، ویلیام برنز، که اکنون

ریاست سیا آقای بایدن را بر عهده دارد، به واشنگتن پیام داد که برای روسیه، اوکراین قرمزترین خط قرمز است. نیازی به یک دانشمند موشکی برای درک دلیل آن نیست. با این حال، این واقعیت شفاف برای بسیاری از وزارتخانه های امور خارجه و دفاع ایالات متحده، در ناتو و رسانه ها و برای رئیس جمهور مستقر آمریکا مبهم به نظر می رسد.

بنابراین، این وضعیت شهروندان ایالات متحده و متحدان اروپایی آن را در کجا رها می کند؟

صادقانه بگویم، این ما را در موقعیت بسیار بدی قرار می دهد. این نقطه ای است که نه تنها بسیار خطرناک است، بلکه کل جهان را در معرض خطر جنگ هسته ای قرار می دهد: این نقطه ای است که تنها می توانست از طریق سطحی از حماقت و کور، دولت آمریکا به آن دست یابد، و در میان رهبران اروپا، سطحی از تمکین و تسلیم و بزدلی، که تقریباً غیر قابل تصور است. در مصاحبه اخیر، از گیلبرت داکترو پرسیده شد که به نظر او شهروندان آمریکایی چه چیزی باید بیشتر باید درباره این جنگ بدانند. وی در پاسخ گفت: جان شما در خطر است سپس او ادامه داد.

آقای پوتین هیچگاه سابقه نداشته است که به دنیایی بدون روسیه فکر کند. و اگر قصد آمریکا این است که روسیه را از بین ببرد، در این صورت قصد آمریکا خودویرانگری خواهد بود... [آمریکا] با یک تهدید حیاتی ساخته خود مواجه است. و فرار از این تهدید جلوی دماغ همه است: تعامل با آقای پوتین.

سیاست گذاران در واشنگتن و پایتخت های اروپایی - همراه با رسانه های اسیر شده و هوس باز که به طور غیر انتقادی مزخرفات خود را تقویت می کنند - اکنون تا باسن در یک بشکه از گل چسبناک ایستاده اند. تصور اینکه چگونه آنهایی که به اندازه کافی احمق بودند و وارد آن بشکه شدند، تصور اینکه آنها این خرد را پیدا می کنند که خودشان را قبل از اینکه بشکه را واژگون کنند و ما را با خود به پایین ببرند، بیرون بیاورند مشکل است.